

دعوت عمومی به مناسبت کنگره حزب سوسیال دموکرات و لائیک ایران

نخستین کنگره حزب سوسیال دموکرات و لائیک ایران

در پاریس برگزار می شود

دوستان و اعضای حزب از کشورهای مختلف و احزاب و گروه های سیاسی جمهوریخواه و لائیک در آن شرکت خواهند کرد.

دعوت عمومی از ایرانیان

روز جمعه ۲۴ ژوئن ۲۰۲۲ برابر با سوم تیر ماه ۱۴۰۱

بعد از ظهر از ساعت ۱۴ تا ۲۱ یک میز گرد با دو پنل و چهار **workshop**

پنل نخست: چگونگی همگرایی یا همسازی جمهوری خواهان دموکرات و لائیک،

پنل دوم: تفاوت های لائیسیته و سکولاریسم،

در هر پنل شش تن از متخصصان ایرانی سخن خواهند گفت و پنل با بحث آزاد و جمع بندی پایان خواهد یافت.
از هم میهنان دعوت می شود در نشست جنبی نخستین کنگره ما شرکت کرده و نظرات خود را بیان کنند.

محل برگزاری:

Hôtel Restaurant Campanile Porte D'Italie

Adresse : 2 Bd du Général de Gaulle, 94270 Le Kremlin-Bicêtre

Téléphone : 01 46 70 11 86



حزب جمهوریخواه سوسیال دموکرات و لائیک ایران، (همسازی ملی)

روسیه در اوکراین مرتکب "جنایات جنگی" شده است



سازمان عفو بین المللی روز دوشنبه ۱۳
ژوئن روسیه را به ارتکاب "جرائم
جنگی" در اوکراین متهم کرد و گفت که
مسکو در اغلب موارد در شهر خارکیف آن
کشور بم های خوشه ای ممنوعه را
استعمال کرده که در اثر این حملات، صد
ها غیر نظامی کشته و زخمی شده اند.

این سازمان با نشر گزارشی تحت عنوان "هر کس در هر
لحظه می تواند بمیرد" گفته است که قوای روسی
مناطق مسکونی در شهر خارکیف را به طور مکرر و بی
رویه هدف حملات قرار داده که در اثر آن، صد ها غیر
نظامی کشته و زخمی شده اند و این گونه "حملات

جنایت جنگی" پنداشته می شود.

بر اساس این گزارش، قوای روسی در شهر خارکیف از بم های خوشه‌ای، راکت های غیر رهبری شده و توپخانه کار گرفته است.

در این گزارش آمده است که "ادامه" استعمال این گونه سلاح‌های غیر دقیق در مناطق مزدحم غیر نظامی با درک اینکه [این گونه تسلیحات] بارها موجب تلفات شمار زیادی غیرنظامیان شده است، ممکن چنین تلقی شود که این حملات به صورت مستقیم جمعیت غیرنظامی را هدف قرار می‌دهد."

سازمان عفو بین المللی گفته است که شواهدی را به دست آورده است که نشان می دهد قوای روسی به طور مکرر بم های خوشه‌ای نوع 9N210 و 9N235 و ماین‌ها را به طور پراکنده استعمال کرده است، تسلیحاتی که بر اساس کنوانسیون بین المللی، استعمال آن ممنوع است.

بم های خوشه‌ای ده‌ها بم و نارنجک را در وسط هوا آزاد می کنند و آن‌ها را به صورت بی رویه بیش از صدها متر مربع پراکنده می کنند. در این گزارش آمده است که قوای روسی ماین های ضد پرسونل را نیز به طور پراکنده جاسازی کرده است.

بر اساس این گزارش، قوای روسی از راکت ها و توپخانه های غیر رهبری شده نیز کار گرفته است که حاشیه خطای آن بیش از ۱۰۰ متر است.

عفو بین الملل گفته است که گلوله باران "دومدار" به مدت دو ماه ادامه یافت و شهر ۱.۵ میلیونی خارکیف را به وحشت انداخت.

دوناتیلاروفیرا، مشاور ارشد عفو بین الملل، گفته است که مردم در خانه‌ها، جاده‌ها، میدان‌های بازی، و دیگر جاها در حالی کشته شدند که برای دریافت کمک‌های بشری، خرید غذا و یا ادویه صف بسته بودند.

در این گزارش آمده است که استعمال مکرر سلاح های خوشه‌ای "تکان دهنده و نشانه‌ای بیشتر از بی‌اعتنایی مطلق به زندگی غیرنظامیان است."

عفو بین الملل گفته است که "نیروهای روسیه که مسوول این حملات هولناک اند، باید حسابه‌ی قرار بگیرند."

نظامیان در خارکیف به سازمان عفو بین المللی گفت اند که از آغاز عملیات نظامی روسیه تا حال، ۶۰۶ غیر نظامی در این شهر کشته و ۱۲۴۸ غیر نظامی دیگر زخمی شده اند.

روسیه و اوکراین هر دو عضویت کنوانسیون بین المللی را که استعمال سلاح های خوشه‌ای و ماین ضد پرسونل را منع کرده است، ندارند.

عفو بین‌المللی همچنین گزارش داده است که راه اندازی حملات بی رویه که منجر به کشته و زخمی شدن غیرنظامیان شود و یا هم اشیای غیر نظامی را آسیب برساند "جنایات جنگی" حساب می شود.

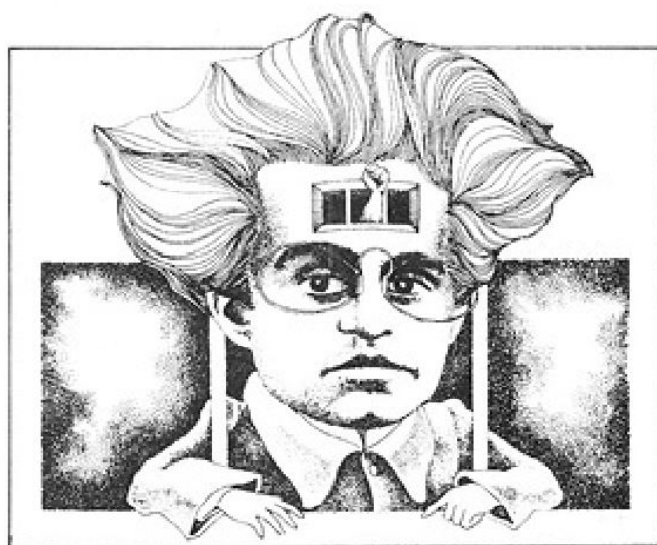
سازمان یاد شده گفته است که در مورد ۴۱ حمله^۶ قوای روسی در شهر خارکیف تحقیق کرده است که در اثر این حملات دست کم ۶۲ نفر کشته و حد اقل ۱۹۶ نفر دیگر زخمی شده اند.

این نهاد مدافع حقوق بشر برای تهیه^۷ این گزارش بین ماه های اپریل و می سال روان میلادی با ۱۶۰ نفر، به شمول بازماندگان حملات، قربانیان، شاهدان و داکتران صحبت کرده است.

اما مقام های روسیه تا حال در مورد نشر این گزارش تبصره نکرده اند.

مقام های اوکراینی گفته اند که از آغاز تهاجم نظامی روسیه بر آن کشور، تحقیقات را در مورد بیش از ۱۲ هزار جنایت جنگی راه اندازی کرده است.

مارکسیسم گرامشی، سهمی در نقد مارکسیسم روسی



مقدمه‌ای بر ترجمه
«یادداشت‌های زندان گرامشی»
در مورد کتاب بوخارین

[لینک به متن گرامشی](#)

مهران زنگنه

تذکره: این مقدمه شامل سه بخش کم و بیش مستقل است: خطوط عمومی نظریه/تاریخگرایی گرامشی/ محدودیت‌های گرامشی.



خطوط عمومی نظریه

بوخارین یکی از معماران و در عین حال قربانیان رژیم حاکم بر روسیه بعد از انقلاب ۱۹۱۷ است. به این اعتبار او از جمله کسانی است که برخی از خطوط سرنوشتشان انسان را به یاد اثر کافکا، «در کلنی مجازات» [1]، می‌اندازد. نظریات فلسفی بوخارین فی‌نفسه اهمیتی ندارند، به قسمی که اگر اصالت نظریه شرط باشد، اشاره به او حتی در حاشیه‌ی این حوزه‌ها، مگر در بحث‌های بسیار تخصصی در روسیه بی‌مورد است. اهمیت نظریات او در این حوزه‌ها نه در اصالت، بداعت، کشفیات نبوغ‌آمیز او نهفته‌اند، بلکه (۱) خطوط خط خط خط خط خط (۲) خط خط خط خط خط اصلی آنان به مارکسیسم ارتدکس روسی در قالب دیامات [2] استالینی یا بنیادهای روماندی (مشروعیت) ایدئولوژیک دولت در روسیه در قرن گذشته نهفته است.

اثر فی‌نفسه بی‌اهمیت بوخارین در حوزه‌های فلسفه و تاریخ، یعنی «تئوری ماتریالیسم تاریخی: کتاب آموزشی عامه فهم جامعه‌شناسی مارکسیستی» [3] ۱۹۲۱، اما در همان بدو انتشارش از یک سو به واسطه‌ی کمبود کتاب آموزشی و «عامه فهم» در آن زمان و از سوی دیگر احتمالاً به واسطه‌ی مقام اداری او در انترناسیونال، حزب-دولت روسیه آنقدر اهمیت یافت و مورد استقبال قرار گرفت که گرامشی ۱۹۲۵ آن را در ردیف کتب آموزشی قرار داد و لوکاچ در همان سال نیز به بازبینی آن پرداخت. [4] این اثر اما سال‌ها بعد، بر بافتار دیگری، مورد توجه مجدد گرامشی

قرار گرفت. لوکاج و گرامشی که بین نظراتشان از برخی جهات دیگر نیز، مثل نقش آگاهی در انقلاب و نقد انترناسیونال دوم، نسبت فامیلی برقرار است، در این باره نیز به مشکلات نسبتاً مشابه‌ای به خصوص در حوزه فلسفه اشاره کرده‌اند.

در مورد گرامشی باید گفت طبعاً شرایط زندان در انتخاب کتاب و بنابراین یادداشت‌ها موثر بوده‌اند و □□□□□ اهمیت و سرنوشت شخص بوخارین در کنار نوع کتاب تنها علل به وجود آمدن این یادداشت‌ها در فاصله ۱۹۳۲-۱۹۳۳ نیستند. صرفنظر از شکست انقلاب در غرب و قدرت گرفتن فاشیسم در ایتالیا که بستر تاملات و موضوع برخی از سئوالات گرامشی هستند، در مورد اینکه سهم انکشاف و تعمیق موضع انتقادی گرامشی نسبت به حکومت روسیه، رد خط انترناسیونال سوم و در نتیجه انفرادش در زندان [5] یا اینکه افول بوخارین ۱۹۲۹ و بحث‌های آن دوره حول مسائل فلسفی (بین دبورین و دیگران در روسیه) در این رابطه یعنی در شکلگیری یادداشت‌ها چقدر است، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد. آنچه که اما می‌توان با □□□□□ تشخیص داد، تحول فکری گرامشی است. اتفاقی که نمی‌توان تاریخ دقیقی برای آن تعیین کرد، ولی احتمالاً بر حسب داده‌های بوسی-گلوکسمان ۱۹۳۱ صورت گرفته است. بوسی-گلوکسمان به یک پرش در تاملات گرامشی اشاره می‌کند. (ص ۲۳۶) این تحول را می‌توان به روشنی دید، اگر توجه کرد که گرامشی در رابطه با کلاس‌های آموزشی ۱۹۲۵ خطاب به دانشجویان حزبی و بدون کوچکترین انتقادی در مورد اثر بوخارین می‌نویسد: «رفقا در بخش اول کتاب رفیق بوخارین ... بررسی کامل موضوع [یعنی نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی] را خواهند یافت». [6] «تأیید کامل» [7] کتاب را در انتخاب بخش‌های ترجمه شده برای کلاس‌ها، و تکمیل متون ضمیمه برای مطالعه‌ی بوخارین توسط کارگران می‌توان دید [8] آنجا که می‌نویسد «طبقه‌ی کارگر، جامعه‌شناسی پرولتری‌اش را تحت نام ماتریالیسم تاریخی دارد، که در تقابل رادیکال با علم بورژوائی قرار دارد.» [9] و در

سال‌های ۳۰، یعنی در یادداشت‌هایش اما همان متن را «تقلیل فلسفه‌ی پراکسیس به یک جامعه‌شناسی» ارزیابی می‌کند و آن را مبین تشدید آن گرایش می‌بیند که انگلس در نامه‌هایش [10] از آن به عنوان «ماتریالیسم اقتصادی» حرف می‌زند. در مورد این امر، یعنی برخورد مثبت ۱۹۲۵ و نقد رادیکال اثر در زندان، که ظاهراً به معما می‌برد، توضیح قانع کننده‌ای وجود ندارد؛ مگر اینکه بپذیریم در گرامشی تحولی صورت گرفته است و این دو موضع را با «گست» توضیح بدهیم (البته گست نه به معنای غیر دیالکتیکی یا نفی □□□□، بلکه به معنای گستی که در رفع دیالکتیکی و در اینجا رفع ماتریالیسم روسی/ایده‌الیزم صورت می‌گیرد. باید با در نظر گرفتن معنای رایج گست توجه کرد در هر رفع دیالکتیکی گست موجود است اما هر گستی، برای مثال گست آلتوسری الزاما به معنای رفع نیست.)

بر اساس این رویکرد حداقل می‌توان از دو گرامشی حرف زد: گرامشی یادداشت‌های زندان (پسین) و گرامشی پیش از زندان. امری که معمولا و عمدتا به دلائل سیاسی و ایدئولوژیک، یعنی ادامه‌ی استالینیزم به شکلی دیگر یا استالینیزم بدون شخص استالین (= نئواستالینیزم) با خلاصه کردن و تقلیل استالینیزم به «کیش شخصیت»، در تفاسیر بویژه راست احزاب اروپائی، احزاب اتوریتر طرفدار مسکو ... و به □□□□ □□□□ □□□□□□□□ ایدئولوژی ساختگرایانه‌ی بویژه فرانسوی منقد گرامشی ذکر نشده یا اصولا نفی می‌شود. با این تحول یادداشت‌های گرامشی در مورد بوخارین معنای دیگری می‌یابند: تعریف گرامشی پسین و ایضا تعریف مجدد مارکسیسم که به معنای چرخش جدیدی در تاریخ این نظریه در زمانه اوست.

علت و هدف این یادداشت‌ها هر چه بوده است، آنان امروز مثل هر کتاب یا متن دیگری که استقلال نسبی یافته است، نیز به طور مستقل قابل قرائتند؛ اگرچه باید به هر حال توجه کرد: استقلال هر یک از این متون طبعا به اعتبار یادداشت بودن آنان بسیار

محدود است. به این خاطر نقش خواننده و آنچه خارج از هر یک از آنانست در تفسیر و فهمشان بسیار زیادتر است از انواع دیگر متن.

به جز کارکردهای عمومی یک یادداشت، مثل ممانعت از فراموشی، جمع‌آوری شواهد و مثال‌ها، نشانه‌ای از شروع تاملی که الزاماً تمام نشده است، قضاوت در مورد امری در نگاه «اول» که می‌باید انکشاف بیابد و شاید بازبینی بشود و غیره، [11] و به خصوص ویژگی یادداشت‌هایی از این دست یعنی «عدم قطعیت» آنان، در واقع می‌توان با توجه به محتوای آنان علت شکلگیری کل این یادداشت‌ها را در نقشی سفر فلسفی نقادانه‌ی گرامشی جستجو کرد و مواضع فلسفی انکشاف یافته در آنان را جزئی □□□□ از نتایج این سفر «اکتشافی» دید.

این سفر روند «کشف» و تعریف تاریخگرایی انتقادی و یا «باز تعریف» مارکسیسم به شکلی خاص تحت عنوان «فلسفه‌ی پراکسیس» معنا می‌دهد! [12] در این راستا باید کاربرد اصطلاح «فلسفه‌ی پراکسیس» را نه فقط به عنوان راهی برای فرار از سانسور زندان فهمید [13]، بلکه به عنوان نامی برای یک نوع قرائت خاص مارکس. این قرائت پیش و بیش از هر چیز یک نظریه‌ی انتقادی است.

در مورد تاریخ مفهوم «فلسفه‌ی پراکسیس» در ایتالیا بر حسب آلفرد اشمیت باید گفت این مفهوم به سیزکوفسکی ۱۸۳۸ برمی‌گردد که توسط لابرولا در قرن گذشته به گفتارهای فلسفی در ایتالیا وارد شده [14] و احتمالاً از طریق او به گرامشی «انتقال» یافته است. با توجه به اینکه گرامشی پسین اصطلاح «فلسفه‌ی پراکسیس» را در مورد فلاسفه‌ای مثل ماکیاوول نیز به کار برده که خارج از نحله‌ی فکری منتسب به مارکس هستند، به نظر می‌آید پتر توماس درست می‌گوید آنجا که اشاره می‌کند: «وقتی گرامشی می‌نویسد فلسفه‌ی پراکسیس، منظورش مارکسیسم نیست، یا دقیقتر، منظورش به طور ساده «مارکسیسم» به عنوان ابتکارات همه‌ی گرایشاتی که کم و بیش وفادار به آثار مارکس

در مورد مارکسیسم گرامشی، اگر نخواهیم وارد

جزئیات بشویم، در خطوط کلی می‌توان گفت: در این مارکسیسم:

(۱) با عزیمت از اینکه «[روشنفکران می‌گسلند](#)» این گسست گرامشی از تعریف رایج روشنفکران می‌گسلد. این گسست هم گسست از دریافت نخبه‌گرایانه و رایج بورژوائی و «[روشنفکران حرفه‌ای در روند اثبات/نفی روابط اجتماعی \(و شکلگیری رابطه‌ی هژمونیک\)](#)» نتیجه می‌شود. در این نظریه بویژه رابطه‌ی روشنفکران حرفه‌ای با عقل سلیم (=فهم روزمره) [\[19\]](#) و نقد آن به عنوان یکی از ابعاد فرهنگ و سیاست مورد توجه قرار می‌گیرد.

(۲) با توجه به دریافت جدید از نقش و کارکرد روشنفکران در روند سلطه/رهائی مفهوم هژمونی نیز تغییر می‌کند. این تغییر در راستای «تکمیل» و تغییر نظریه‌ی رهبری سیاسی (لنین) است. نزد لنین این مفهوم تنگ و عمدتاً برای تعریف طبقه و رابطه‌ی گروه‌ها و طبقات اجتماعی فرودست در یک جامعه، مثل کارگران و دهقانان در روسیه، در روند انقلاب به کار رفته است. اگر چه او صریحاً تعریف طبقه را نیز منوط به مبارزه برای هژمونی ذکر کرده است «از منظر مارکسیستی، تا آنجا که طبقه ایده‌ی هژمونی را کنار می‌گذارد و ارزش آن را نمی‌داند، یک طبقه نیست، یا هنوز یک طبقه نیست، بلکه یک صنف یا مجموعه‌ی کل اصناف است.» [\[20\]](#) اما آن را تعمیم نداده است. گرامشی برداشت جنینی و رایج در روسیه را گسترش و به روابط بین طبقات مختلف تعمیم می‌دهد، و در آن یکی از مکانیسم‌های تولید و اعمال قدرت طبقاتی منجمله از مجرای دولت را نیز می‌بیند. یک پای هژمونی به معنای گرامشیانه‌ی آن به این

ترتیب در نظریه‌ی لنینی (که از آن تحت عنوان یک لحظه در روند شکلگیری طبقه و «رهبری» پرولتاریا حرف می‌زنند) و یک پای دیگرش در پرولما تیک مربوط به نظریه‌ی سیاست، دولت، ایدئولوژی و آزادی قرار دارد.

در ادامه و بر بافتار همین بحث

۳) عناصری از نظریه‌ی مارکسی دولت و تحلیل «ساخت مادی» خود ویژه‌ی آن و یا عمومی‌تر نظریه‌ی روبناها انکشاف می‌یابند. هر دولت شکل ویژه‌ی دستگاهی است که در روند حفظ و تضمین روابط قدرت نامتقارن اجتماعی بر بستر مبارزات اجتماعی و بواسطه‌ی آنان در یک جامعه شکل می‌گیرد. در این نظریه بر خلاف سایر نظرات مبارزات اجتماعی-طبقاتی (تاریخ) برای تعیین فرم دولت و انکشاف آن تعیین کننده هستند. (مقایسه شود با ۱۸ برومر [21]) دولت نزد گرامشی، علیرغم محدودیت‌های نظر او از دولت به مثابه ابزار $\square\square\square$ بر حسب دریافت مسلط در مارکسیسم روسی فاصله می‌گیرد و به «دولت جامع» به طور عمومی و به طور خاص در غرب انکشاف می‌یابد. دولت در شرق، «جامعه‌ی سیاسی»، فقط شکل ویژه آن است. این نظریه در و برای بازتعریف مارکسیسم معاصر و فائق آمدن بر بحران فکری نه فقط در وجه عملی (یعنی در تدوین استراتژی انقلابی بر حسب غالب بودن این وجه یا آن وجه در عمل) بلکه در سطح نظری برای مثال برای فهم روند انحطاط انقلاب ۱۹۱۷ یا روند انحطاط $\square\square\square\square\square\square$ (پس از انقلاب) و تبدیل مجدد و تدریجی آن به «جامعه سیاسی»، با تساهل بگوئیم قهر سازمان‌یافته‌ی «ناب» و سپس فروپاشی سیستم و «جادوزدائی» [22] از آن و به این ترتیب جادوزدائی و گسست از مارکسیسم روسی یا کنار نهادن قرائت اتوریتر مارکس، مارکس بدون آزادی، حیاتی است.

۴) فلسفه مارکسی به عنوان رفع ماتریالیسم و ایده‌الیسم باز تعریف شده و در آن بر نقش تاریخ و $\square\square\square\square\square\square$ [23] سیاست تاکید می‌شود. به نظر می‌رسد گرامشی از این‌همانی تاریخ و سیاست به بیانی

افراطی نتیجه می‌گیرد: «تمام زندگی سیاست است» [24] در این راستا با تاکید بر پراکسیس، آگاهی و نسبت این دو با یکدیگر، امتناع از دترمینیسم به بیان می‌آید.

عناصر مذکور به یکدیگر مربوطند و فقط می‌توان آنان را تحلیلی از یکدیگر جدا کرد.

در مورد یادداشتهای گرامشی در کل به درستی گفته شده است که آنان: «سیستم در حرکت» [25]، «اثر در حال پیشرفت» [26]، یا «گفتگوی» [27] در حال پیشرفت، «دریافت در حال شکلگیری»، «اثر باز» هستند. لازم به توضیح نیست که دقیقا به خاطر ویژگیهای گفتگوی در حال پیشرفت، یادداشتهای گاه متناقض، مبهم، ناتمام، شامل قضاوتهای موقت، منصفانه/نامنصفانه، کاربرد مفاهیم مناسب/نامناسب، گذرا، انتخاب دقیق/نادقیق وازه‌ها، گاه غیر منسجم و در هر حال در کل □□□□ □□□□ پراکنده و غیر سیستماتیک هستند. خود گرامشی نیز یادداشتهایش را «شتابزده»، «به یادآورانه» خوانده است، بر حسب او می‌باید همه یادداشتهای دوباره دقیق خوانده و بررسی شوند، چرا که در آنان «بی‌دقتی» و «نا‌به‌گاهی» یافت می‌شوند. می‌نویسد: یادداشتهای بدون دسترسی به مآخذ نوشته شده‌اند و گاه ممکن است لازم شود، آنان را با توجه به مآخذ رادیکال تصحیح نمود. [28] طبعا این امور به تفسیر و نقش خواننده اهمیت ویژه‌ای می‌بخشند و به امکان تسری نظر/جهان‌بینی خواننده می‌افزایند.

با قطعیت می‌توان گفت این یادداشتهای به همه مسائلی نمی‌پردازند که از یک اثر سیستماتیک در موردی خاص می‌توان انتظار داشت؛ از این رو جای متون و پراکسیسی را نمی‌گیرند که موضوعشان بازتعریف مارکس در قرن حاضر و هدفشان نقد اشکال مختلف مارکسیسم اتوریتر روسی و به دور ریختن آنان است. این یادداشتهای فقط به ما عناصری از قرائت مارکس و از نقد دیامات استالینی به مثابه جزئی از ایدئولوژی دولتی سلطه را ارائه می‌کنند. از منظری

عمل.

(چ) مهم‌تر از همه: گذاشتن حزب به جای طبقه. طبقه در این نظرات مقامی صوری می‌یابد و بدل به سیاه لشکر احزاب می‌شود (این مشکل را می‌توان مشکل اصلی مارکسیسم روسی و یکی از مهمترین علل ذهنی انحطاط انقلاب روسیه تلقی کرد).

یادداشتهای مربوط به بوخارین، صرفنظر از نتایجی که انسان می‌تواند آنان را بپذیرد/نپذیرد، حاوی سئوالات و اشارات مهمی هستند که از طریق دنبال کردن برخی از آنان می‌توان به خصوص با نشان دادن نسبت دریافت بوخارین (به ویژه در حوزه فلسفه) با دیامات استالینی و کارکرد ایدئولوژیک مارکسیسم روسی به عنوان پایه‌ی روامندی (مشروعیت) حکومت ناسیونالیستی [29] در روسیه و سیستم توتالیتار استالینی به چگونگی از ریختافتادگی مارکسیسم (به شکل دترمینیسم، نظریه‌ای مکانیکی) و در نهایت رفرمیسم، مدافع وضع موجود و تبدیل مارکسیسم (= آگاهی «□□□□□□» انتقادی و راززدایانه) به یک ایدئولوژی توتالیتار و مؤید روابط و مناسبات سلطه پس از ۱۹۱۷ در روند شکست انقلاب اکتبر در احزاب سنتی نزدیک شد.

نقد برداشت بوخارین به عنوان نوعی دترمینیسم (که به زعم لوکاچ [30] نیز غیر مارکسیستی است)، طرز تلقی سطحی یا به زعم گرامشی کودکانه‌ی او از غایت‌گرایی، نظر او در مورد ماتریالیسم، دیالکتیک، دولت، تکنولوژی و غیره توسط گرامشی و لوکاچ را باید به عنوان مقدمه یا عناصری از نقد عمومی‌تر و بنیادی‌تری به جریانات موید امروز تلقی کرد و از آنان فراتر رفت.

در مورد یادداشتهای مربوط به بوخارین باید با فینوچیارو موافق بود که می‌گوید نام کتاب بوخارین چند محور اصلی یادداشتهای مربوط به بوخارین را ارائه می‌کند: [31] الف) نقد نظریه‌ی آموزش و پرورش که آموزشی بودن کتاب را مورد توجه قرار می‌دهد.

گرامشی ادعا می‌کند کتاب خواست آموزشی بودن را برآورده نمی‌کند (یادداشت ۱۳ همین یادداشت‌ها)، (ب) نقد فلسفی از منظر فلسفه‌ی پراکسیس به اعتبار ادعای توضیح نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی در عنوان کتاب، (پ) نقد متدلوژی به خاطر آنکه بوخارین در کتابش می‌خواهد جامعه‌شناسی مارکسیستی را بر حسب یک مدل عمومی علمی (یا متد علوم طبیعی) ارائه دهد. [32]

تاریخگرایی گرامشی

یکی از مفاهیم اصلی‌ای که پایه‌ی انتقادات گرامشی به مارکسیسم روسی را تشکیل می‌دهد مفهوم تاریخ است. برای گرامشی می‌توان آن را با توجه به تاکید مبالغه‌آمیز در مفهوم «تاریخگرایی مطلق» در گزاره‌ی «فلسفه‌ی پراکسیس تاریکگرایی مطلق» [33] است (یادداشت ۲۷، تذکر ۱)، یکی از مراکز ثقل نظری قلمداد کرد. در این دریافت نمی‌توان تاریخ (مبارزه‌ی طبقاتی) را از فلسفه جدا کرد، آن طور که تاریخ و فلسفه (در شکل «ماتریالیسم دیالکتیک» و «ماتریالیسم تاریخی») بر حسب سنت مارکسیسم روسی و ساختگرایی فرانسوی از هم جدا می‌شوند. [34] او با دریافتش از تاریخ و فلسفه خواست «تاریخی ساختن فلسفه» و این‌همانی فلسفه و تاریخ منجمله «نقد» ساده‌لوحانه‌ی متافیزیک در مارکسیسم روسی را به بیان می‌آورد. دریافت گرامشی درست نقطه‌ی مقابل دریافت بوخارین قرار دارد که تاریخ برایش در اصطلاح و نظریه‌ی «ماتریالیسم تاریخی» ارزش ثانوی دارد و تاکید او بر حسب سنت ماتریالیسم عامیانه‌ی پلخانیف و انترناسیونال دوم بر ماتریالیسم و تقلیل آن به ماتریالیسم اقتصادی است [35]، تاکید گرامشی برعکس بر تاریخ در اصطلاح مذکور است و نه بر ماتریالیسم که به زعم او «ریشه‌ی متافیزیکی دارد.» (یادداشت ۲۷) [36]

از نظر این مکتب (به زعم گرامشی و ایضا لوکاچ [37])، فلسفه‌ی مارکس فقط «تصحیح» ماتریالیسم ماقبل آن است. (یادداشت ۱۶) این «تصحیح» گویا با

افزودن دیالکتیک به ماتریالیسم صورت پذیرفته است؛ نتیجه اینکه در این نوع مارکسیسم: $\text{ماتریالیسم} = \text{دیالکتیک} + \text{ماتریالیسم}$ است. در این نظریه تفاوت فلسفی مارکس با پیشینیان ماتریالیستش فقط در کاربرد دیالکتیک تغییر جهت داده شده‌ی هگلی تلقی می‌شود که صرفنظر از دریافت شماتیک و تقلیل‌گرایانه از دیالکتیک، به زعم گرامشی فقط به واسطه‌ی عدم وجود تاریخ در آن متافیزیکی است. سؤال بیشتر شاید این باشد دیالکتیک ماتریالیستی شده چه تفاوتی با دیالکتیک هگلی از یک سو و از سوی ماتریالیسم دیالکتیکی شده چه نسبتی با ماتریالیسم ماقبل مارکسی دارد؟ به زعم گرامشی در کل این فلسفه که دیگر نه ماتریالیستی و نه دیالکتیکی به معنای ماقبل مارکسی این دو است، فلسفه‌ای تاریخی اجتماعی است که هم دیالکتیکی و هم ماتریالیستی به معنای جدید است. «ماتریالیسم مدرن» مارکس ماتریالیسمی تاریخی است.

برای فهم تفاوت و اثرات دریافت گرامشیانه از تاریخ و تاریخی بودن فلسفه برای مثال می‌توان مفهوم ماده و انکشاف آن را نزد او ذکر و آن را با مفهوم «ماده» در دریافت سنتی یا در «ماتریالیسم دیالکتیک» روسی مقایسه کرد. در این نکته و اصولاً در مورد دریافت از طبیعت، گرامشی به نظر لوکاچ، $\text{ماتریالیسم} \neq \text{ماتریالیسم}$ ، نزدیک می‌شود. [38] بر حسب گرامشی انسان ماتریالیسم است از مفهوم فیزیکی ماده شروع بکند، اما به زعم او این ماده نه به طور مجرد بلکه باید در ارتباط با انسان(ها)، بویژه به عنوان عنصری از تولید اقتصادی مورد توجه قرار بگیرد، که به نوبه‌ی خود در ادامه (بر بافتار اجتماعی) مفهوم «مجموعه‌ی نیروهای مادی تولید» به عنوان امر مادی نتیجه می‌شود. با عزیمت از این نتیجه به سادگی قابل روئیت است که معنای صفت «مادی» بر بستر تغییر تاریخ و با تاریخ تغییر می‌کند و در رابطه با انسان/جامعه و سوژه(های) اجتماعی، به دریافتی تاریخی-اجتماعی، متغیر و تابع انکشاف تاریخی بدل

می‌شود. [39] با هر تغییری مفهوم با یافتن معنای دیگری بر بستر تاریخ در نگرش تاریخی-دیالکتیکی فقط □□ □□ آنچه قبلاً بوده است، را حفظ می‌کند. این درحالی است که در دریافت مارکسیسم روسی/سنتی همچون ماتریالیسم جوهرگرایی [40] ماقبل مارکس ماده‌ی بحت، جوهری ثابت است و در رابطه با انسان‌ها/جامعه قرار نمی‌گیرد، در این ماتریالیسم سوژه‌ی □□□□ □□□□ ای گویا وجود ندارد که در روند تاریخ در رابطه‌ی متقابل با ماده قرار دارد و یکی از علل تغییر خویش و ماده است.

بدین ترتیب دیده می‌شود بر خلاف دریافت سنتی مذکور، (یعنی جمع ماتریالیسم قرن ۱۸ و دیالکتیک هگلی) که گویا نه فقط با «ورود» تاریخ بلکه با «ورود» دیالکتیک به ماتریالیسم نیز، در دریافت ماتریالیستی (مفاهیم، نسبت آنان با یکدیگر در کل نظریه و با فراایست) تغییری صورت نگرفته است، در دریافت تاریخی گرامشی با تکیه ضمنی بر تزه‌ای فویرباخ مارکس، ماتریالیسم مدرن یا مارکسی را رفع [41] ایده‌آلیسم و ماتریالیسم (یا بازسازی [42] انتقادی آنان)، همه چیز تغییر می‌کند، این ماتریالیسم مبتنی بر پراکسیس یا بگوئیم ماتریالیسم اجتماعی است. (مقایسه شود با تز یک فویرباخ و همچنین لوکاچ و نقد او بر دیالکتیک طبیعت انگلس.) با توجه به این دریافت تاکید گرامشی بر تاریخی در ترکیب «ماتریالیسم تاریخی» [43] و بر نقش دیالکتیک در روند شکلگیری فلسفه‌ی نوین را باید فهمید. در واقع خود به کار گرفتن مفهوم «رفع» که نقش ویژه‌ای در دریافت دیالکتیکی (چه هگلی و چه مارکسی) دارد، در این راستا نشان می‌دهد که به زعم او دیالکتیک به عنوان یکی از مقولات شالوده‌ای [44] فلسفه در خود روند نقد حضور دارد. نمونه و اوج این رفع را در خود پراکسیس چه در نظریه‌ی شناخت و چه در هستی‌شناسی مارکسی به عنوان نمونه در تزه‌ای فویرباخ می‌توان دید. [45] مشکل برخی از نویسندگان مفسر گرامشی در فهم «رفع» نزد گرامشی و در مارکسیسم او است.

(یادداشت دیالکتیک در همین یادداشت‌ها) در چنین رفعی نتیجه، بسته به منفیت، همواره دیگر نه این است و نه آن، امر مثبت جدید با امور رفع شده (این و آن) که به یک معنا در هم «ذوب» میشوند، متفاوت است. در این جا باید افزود اگر چه گرامشی مفهوم فراتعین را نمی‌شناخته و به کار نبرده است، اما با توجه به اینکه همه چیز را تاریخی می‌داند، می‌توان گفت رفع نیز تاریخی و بنا براین فراتعین می‌شود. مفاهیم نیز دارای تبارند و شباهت عناصری از سنتز (محصول رفع) با عناصر پیشین ابتدا به ساکن صوری و در بهترین حالت دلالت بر تبار مشترک دارد. بدون تبارشناسی در سطح مشخص در فرزند به طور بلاواسطه الزاما حتی نمی‌توان والدین را تشخیص داد، و تازه در هر صورت نمی‌توان اینان را یکی و جایگزین یکدیگر کرد.

به علاوه برای گرامشی با رفع (که در اینجا فائق آمدن بر فلسفه‌های پیشین نیز معنا می‌دهد) استقلال فلسفه‌ی پراکسیس مبرهن می‌شود. استقلالی که آن را بدل به جهان‌بینی منحصر به فرد - - - - - بدل [46] کاملاً متمایز از سایر نظرات [47] و مختص به یک گروه اجتماعی، جدا از سایر گروه‌های اجتماعی می‌سازد و به آن توانائی هژمونی (منجمله با بدل شدن عناصری از فلسفه‌ی پراکسیس به فهم‌روزمره) و بوجود آوردن سازمان اجتماعی‌ای که زندگی جدیدی در آن جریان دارد، را می‌دهد. با شانتال موف باید گفت: «تاریخی‌گرایی گرامشی ما را قادر می‌سازد باز پیوندی ناگسستنی بین تئوری و پراکسیس در قلب مارکسیسم، در مرتبه‌ی آن به عنوان فلسفه‌ی انقلاب برقرار کنیم.» [48] (ترجمه‌ی آزاد)

رفع یا «فائق آمدن بر فلسفه‌های کهنه و طریقه‌ی فهم فلسفه» [49] و انواع جهان‌بینی‌ها شرط این استقلال است. به زعم گرامشی در غیر این صورت مارکسیسم در بهترین حالت در وجه فلسفی یک التقاط می‌شود، یعنی مجموعه گزاره‌هایی حول مفهوم غیر تاریخی- متافیزیکی و جاودانه‌ی «ماده» که به آن چند اصل به

عنوان دیالکتیک اضافه شده است، آنطور که در وجه فلسفی کار بوخارین می‌توان دید. رفع به زعم گرامشی اما از طریق تاریخ‌گرایی مشخص (و باید افزود دیالکتیک) صورت پذیرفته است. این دو اجزاء بنیادی (به بیانی گرامشیانه اجزاء «ارگانیک») طرز تلقی مارکسی هستند که به نظر او به طور بنیادی تاریخ‌گراست؛ اجزاء ارگانیک در مارکسیسم گرامشی به آن دسته مفاهیمی اطلاق می‌شود که امکان طرح و حل حداقل یک مسئله واقعی و تئوریک در چارچوب دستگاه نظری را می‌دهند.

طبعاً با توجه به وجود انواع تاریخ‌گرایی و منازعات نظری در این رابطه باید ذکر کرد، نظریه‌ی مارکس و تفسیر گرامشی از آن را نمی‌توان و نباید به فقط تاریخ‌گرایی صرف و ساده تقلیل داد و تفاوت‌های موجود بین این نظر و سایر نظرات «تاریخ‌گرایانه» را در نظر نگرفت.

اختلاف تاریخ‌گرایی مشخص و دیالکتیکی مارکس-گرامشی و دیگران، نه فقط در خود دریافت از تاریخ، بلکه در وساطت و نحوه‌ی تاثیر تاریخ در برآمد و تغییر پدیده‌های انسانی-اجتماعی نهفته است. از نظر مارکس-گرامشی □□□□□□ تغییر «هر» چیز، □□□□□□ □□□□□□□□ مشروط به تاریخ (مبارزه‌ی طبقاتی) در جوامع طبقاتی است. [50] بنا براین اختلاف تاریخ‌گرایی مارکس-گرامشی و دیگران (اعم از ذهن‌گرایانه، غایت‌گرایانه، دترمینیستی، ساخت‌گرایانه، اکونومیستی و غیره) فقط در خود تاریخ‌گرایی، در چگونگی فهم مثبت شرایط تاریخی و نفی آن (به یک معنی فهم تعیین‌کنندگی‌های بیواسطه و بواسطه، در تحلیل نهائی و غیره) نیست؛ بلکه و به علاوه در چگونگی فهم لحظه‌ی تاریخی و تغییر دیالکتیکی در آن به عنوان یکی از عوامل تعیین‌کننده‌ی بواسطه/بیواسطه در چگونگی هستی/نیستی، تداوم/انقطاع و در نتیجه‌ی ضرورت «هر» امر اجتماعی بسته به چستی امر و جای آن در تاریخ نهفته است. این امر در مورد آگاهی (و به طور خاص آگاهی

فلسفی و علمی) نیز صادق است. به این معنا که هر کشفی منجمله کشفیات مارکس پیششرطهای مادی و تاریخی دارند. «تولید کالاها باید کاملاً تکامل یافته باشد، تا (...) بصیرت علمی از خود تجربه پدیدار شود. ... حاکمیت قانون جاذبه را آنگاه آشکارا میتوان دید که بامی بر سر آدمی آوار شده باشد. ... تامل در باره شکل‌های زندگی انسان، و بنابراین تحلیل علمی این شکل‌ها اساساً مسیر وارونه‌ی حرکت واقعی این شکل‌ها را طی می‌کند.» [51]

«...» و بنیاد گفتار او امر تحقق یافته (در حال شدن) است. ارسطو نمیتوانسته ارزش مبادله را بفهمد، نه به اعتبار اینکه ارسطو «نفهم» بوده است، درست بر عکس، او علیرغم نبوغش نمیتوانسته است به «راز» ارزش مبادله پی ببرد، چرا که، «...» و «...» اجازه‌ی فهم نحوه‌ی تشکیل ارزش را به او نمیداده است. این امر در مورد خود مارکس نیز صادق است. مارکس در پی کمون (یا تجربه‌ی تاریخی-واقعی)، علیرغم اشارات نبوغ‌آمیز و نطفه‌ی نظرات او بویژه در ۱۸ برومر در مورد «استقلال» و ساخت، لزوم در هم کوبیدن دولت، میتواند بنویسد «...» شکل آزادی طبقه‌ی کارگر را «...» کرده است (تاکید از من) و میتواند به عدم خنثی بودن دستگاه‌های دولت (بورکراسی و غیره) پی ببرد و می‌گوید که در پی انقلاب باید دستگاه دولت تغییرات ساختی به خود ببیند و به این ترتیب آنچه پیشتر نیز بدان اشاره کرده است، افق دید و نظریه‌ی خود را انکشاف می‌دهد و راه را بر امکان یک تفسیر ابزارگرایانه‌ی «...» مبتنی بر کاربرد استعاره‌های «ماشین» و در نهایت رفرمیستی در مورد دولت می‌بندد. باید افزود (بر خلاف برخی تفاسیر) فراهم آمدن «...» روئیت به معنای این نیست که شیء خود را آشکار می‌کند و «زیر آسمان باز» در معرض دید قرار می‌گیرد، آنطور که آلتوسر دلخواسته به برخی نسبت می‌دهد، بلکه پراکسیس عملی-نظری (انتقادی) مارکس و «...» مفاهیمی نظیر طبقات، دولت به عنوان ارگان وحدت طبقاتی (مانیفست، مارکس) و ... باید شکل گرفته باشند، تا بتوان آن را

روئیت کرد. همانطور که در دیدن/ندیدن و تحلیل مقوله‌ی ارزش (به شکل مارکسی)، تبدیل «نیروی کار» به موضوع، علاوه بر پیش‌شرط تاریخی (یعنی انکشاف جامعه) شروط دیگر نیز لازمند.

گرامشی با صورت‌بندی افراطی «تاریخگرایی مطلق» (یادداشت ۲۷) که می‌توان و نمی‌توان آن را با روش پلیمیکی صورت‌بندی یعنی رد روش متافیزیک به طور کلی و رد پای متافیزیک در مارکسیسم روسی، و نتایج عملی حاصل از آن، در اساس فقط می‌گوید، هیچ امر اجتماعی خارج از تاریخ به عنوان فضای تحقق ضرورت و امکان وجود ندارد، اگر انسان به افسانه‌ی آفرینش و تبعات آن باور نداشته باشد.

بر خلاف روایت‌های افسانه‌ای، در جهان واقعی هر امر انسانی-اجتماعی که در زمان و مکان اجتماعی تحقق می‌یابد، روش/روش‌ها تاریخی یا محصول مبارزه‌ی طبقاتی است. در این دیدگاه انسان(ها) همزمان سوژه و ابژه امور اجتماعی و تاریخ است. روند تغییر تاریخ در عین حال نقد «ذات» متناقض انسان (به معنای مارکسی کلمه)، در نهایت غلبه بر روابطی معنا می‌دهد که تشکیل دهنده «ذات» او هستند یا آن را بدل به ابژه تاریخ ساخته‌اند و به این معنا روند بدل شدن انسان(ها) به سوژه می‌شود. روند تاریخ در واقع، در عین حال، روند شکل‌گیری ابژه/سوژه و تبدیل آنان به یکدیگر و آنان در یک دوره‌ی تاریخی به شکل ویژه‌ای است. فلسفه (تاریخگرایی مشخص دیالکتیکی) در واقع بیان نظری رابطه‌ی متقابل سوژه/ابژه در روند فائق آمدن انسان(ها) بر روابط تاریخی و تولید روابط به شکل جدید روش روش‌ها است.

در مقابل این برداشت، طرز تلقی مارکسیسم روسی و حتی اشکال جدیدتر (ساخت‌گرایانه، اورو کمونیستی علیرغم برش با مارکسیسم) آن قرار دارد. اگر چه این برداشت(ها) «انسان» را به عنوان ابژه و منقاد ساخت‌ها می‌پذیرد، اما با تاکید بر

ماتریالیسم (یا ساخت) به جای تاکید بر تاریخی (یا مبارزه‌ی طبقاتی، تضادها و چگونگی منفیت و نحوه‌ی ناآرامی آنان) و تغییر ابژه به سوژه از مجرای یگانگی تاریخ و فلسفه بواسطه‌ی پراکسیس اجتماعی (انقلاب) در وجه غالب، به دوگانگی (ثنویت) ساخت‌ها و انسان‌ها، به «روندهای بدون سوژه» (آلتوسر) به ماتریالیسم «بدون» تاریخ و تاریخت ماقبل مارکسی سقوط می‌کند. در این برداشت اگر اصولاً از انسان سخنی به میان می‌آید، همانطور که بالیبار (ساختگرایی فرانسوی) می‌خواهد، فقط برای حذف آن یا نشان دادن آن به عنوان ضرورت سیستم تئوریک است. «من راضی نخواهم بود، مگر اینکه [لغت انسان] را در ضرورت سیستم تئوریک جای بدهم یا آن را به عنوان امری خارجی حذف بکنم.» [52]

بوخارین در دریافت تکنولوژی‌گرایانه (مقایسه شود با یادداشت ۲۹) با حذف مبارزه‌ی طبقاتی و نقش انسان‌ها در تاریخ، یکی از اشکال این سقوط را به نمایش می‌نهد. لوکاچ نیز اگر چه به شکل دیگری (به خصوص با اشاره به وجه انسانی در نیروهای مولده) به دریافت تکنولوژی‌گرایانه بوخارین اشاره و انتقاد می‌کند.

باز با توجه به منازعات موجود در این حوزه باید ذکر کرد: برخلاف تاریخگرایی ساده‌لوحانه و مجرد با خواست واهی نشان دادن تاثیر تاریخ به عنوان □□□□ □□□□□□ (بیواسطه) در تمام سطوح تجرید و یا تقلیل دادن این سطوح به یکدیگر، همچنین برخلاف دریافت متافیزیکی (چه در ایده‌الیسم/چه در ماتریالیسم) از پدیده‌ها که لحظه‌ی تاریخی (و تاریخ) را با خواست کشف حقایق ازلی-ابدی ازاله می‌کند، یک لحظه از تحلیل نحوه‌ی وجود هر امر انسانی-اجتماعی زمان و مکان اجتماعی یا زمانه به شکل □□□□□□□□□□/□□□□□□□□□□ است.

عدم قبول حقایق ازلی و ابدی یا رد متافیزیک در سطح نظری برای مارکس-گراامشی به معنای عدم امکان تعمیم این یا آن مفهوم خاص به کل تاریخ نیست، اما

این تعمیم تفاوت دارد. نزد این دو، در این موارد، آنجا که مفهومی، مثل مفهوم «روند تولید» یا «تولید» (یا کار و نیروی کار در دریافت مارکسی) قابل تعمیم است، بر خلاف دریافت متافیزیکی، پدیده همواره شکل خاص دارد و [۱۵۳] فهم این شکل خاص، (برای مثال انسان به عنوان امر تاریخی) وجه تمایز دریافت مارکس-گرامشی با دریافت متافیزیکی و ماتریالیسم در مارکسیسم روسی و تاریگرائی ساده لوحانه است. وقتی از تاریخت حرف زده میشود، در واقع ضمن آنکه از تعیینات امر مورد نظر و از نحوه وجود آن حرف زده میشود، از رابطه متقابل نحوه وجود آن شکل خاص در و با تاریخ (بواسطه/بیواسطه) که رابطه ای خنثی نمیتواند باشد، نیز گفته میشود، همچون مفهوم «ثروت» در شروع کاپیتال که مارکس با تشخیص تاریخی آن یعنی با گفتن «...» [۱۵۴] دریافت فراتاریخی و متافیزیکی ثروت را کنار مینهد و آن را بدل به مفهومی مشخص، دارای تاریخ و به این معنا [۱۵۵] میکند.

در این دریافت از تاریخ، از دو گرایش متقابل: گرایش به همزمانی/ناهمزمانی، تداوم/گسست حرف زده می‌شود، اولی ناشی از اثر تمامیت و تعیین‌کنندگی‌های بواسطه/بیواسطه در آن است، دومی ناشی از استقلال نسبی سه وهله‌ی حیات اجتماعی (اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی-فرهنگ) و تمایز بین آنان است. نه استقلال مطلق است و نه وابستگی. سخن بر سر «بخش ذاتی» نیست، بلکه حرف از همدوسش‌های درونی [54] و انواع تعیین‌کنندگی‌هاست. ندیدن همزمانی/ناهمزمانی، اشکال مختلفی به خود می‌گیرد: دو شکل مشهور ایدئولوژیک آن اکونومیسم و ساختگرایی هستند. اولی، در نهایت، علیرغم ظاهر □□□□ □□□□ ماده‌گرایانه آن، به تمامیت بی‌ن [55] هگلی می‌انجامد، دومی (آلتوسر) اگر چه تمامیت بی‌ن را نفی می‌کند، اما به یک «تمامیت» چند پاره [56] و به

غیبت وحدت در روند متناقض تاریخ و دوگانگی بین ساختها و انسانها می‌رسد.

در مقابل گرامشی احتمالا با در نظر داشتن نظر مارکس در مانیفست اصرار بر تاریخت فلسفه دارد. «خود ایده‌های شما تولیدات روابط تولید و مالکیت هستند، [درست] مثل حقوق شما، که چیزی نیست جز اراده‌ی طبقه‌ی شما که به قانون ارتقاء داده شده است. اراده‌ای که محتوی آن در شرایط زندگی مادی موجودند.» (مارکس، ترجمه‌ی آزاد) [571] بر این اساس تاریخت ذهن (فلسفه، حقوق و غیره) در واقع چیزی نیست جز تعیین کنندگی $\square\square\square\square\square\square\square\square$ شرایط مادی زندگی که نظریه‌ی مارکس بر آن استوار است!

گرامشی بر بافتار دیگری به رابطه‌ی تاریخت و فلسفه اشاره و خواست فلسفی خود را صریحا صورتبندی کرده است: «فلسفه، جدا از تئوری تاریخ و سیاست، نمی‌تواند چیزی جز متافیزیک باشد، در حالیکه دستاورد بزرگ تاریخ تفکر مدرن، که توسط فلسفه‌ی پراکسیس ارائه می‌شود، درست تاریختسازی مشخص و این‌همانی آن [یعنی این‌همانی فلسفه] با تاریخ است.» [581]. وحدتی که در یک دریافت دیالکتیکی منوط است نه فقط به این‌همانی بلکه به نا این‌همانی آنان. بدین معنا برای گرامشی تاریخ پرنسپ فلسفه مارکس یا فلسفه‌ای است که می‌خواهد «تکامل شکل‌بندی اقتصادی جامعه را به عنوان یک روند طبیعی- $\square\square\square\square\square\square$ » بفهمد. [591] (تاکید از من)؛ و با مارکس می‌خواهد منشاء تاریخی تمام لحظات اجتماعی که طبیعی جلوه می‌کنند، اما شدنی (یا تاریخی) هستند، منجمله تاریخت‌بودگی در مورد فلسفه را در روابط اجتماعی نشان بدهد؛ صرف‌نظر از اینکه انسان به لحاظ ذهنی «خود و [افکارش] را [وراء و] فرای روابط» [601] اجتماعی و باید افزود تاریخی بیانگارد.

با این طرز تلقی است که گرامشی می‌گوید هیچ حقیقتی ابدی و مطلق نیست و هر حقیقتی ریشه‌های عملی و ارزش موقت دارد؛ این امر در مورد ارزش فلسفه‌های پیشین نیز صادق است. بر خلاف بوخارین که با عزیمت

از دریافتی فراتاریخی از ماده و علم انتظار دارد که پیشینیان برداشت «امروز» را در مورد جهان داشته باشند و به نظر می‌رسد تمام فلسفه‌های پیشین را تحت عنوان «توهم و دیوانگی» و اشتباه رد می‌کند (همین مجموعه یادداشت ۱۸)، و محدودیت تاریخی [61] را در فهم جهان ندیده می‌گیرد، گرامشی ارزش عملی/اجتماعی برای نظرات گذشته قائل است. «تصدیق فلسفی یک [گزاره] به عنوان حقیقت در یک دوره تاریخی خاص» تصدیق آن گزاره به عنوان «بیان ضروری و لایتجزای یک عمل تاریخی خاص» معنا می‌دهد. این در حالی است که می‌توان تشخیص داد همان گزاره در دوره‌ی بعد بی اعتبار و بی ارزش بشود. [62] ازلی-ابدی-بودگی حقایق به اعتبار «مادی»، «عینی» و «علمی» بودن، نمی‌توانند تضمین بشوند، به عبارت دیگر مادی، علمی، حقیقی همواره تاریخی و صفات پراکسیس خاصی هستند و بنابراین در بعد تاریخی نسبت و ارزشی گذرا می‌یابند، این دیدگاه درست بر خلاف متافیزیک بوخارینی است که بر اساس آن گویا به هر چیز صفت مادی و علمی نسبت داده شده برای همیشه پذیرفتی است و با به کار بودن بی جا و به جای علم و نسبت دادن علم منجمله به فلسفه که بنا بر تعریف نوعی شناخت متمایز از شناخت علمی است، تمایز بین انواع شناخت، انواع آگاهی و غیره را ازاله می‌کند. رادیکالیسم گرامشی در نقد متافیزیک (به معنای دریافت فراتاریخی از فراایست و موضوع) را می‌توان در این ادعا روئیت کرد: آنچه تحت عنوان مارکسیسم نیز ارائه می‌شود نسبت تاریخی دارد. [63]

دریافت بوخارین از علم بر حسب لوکاچ دریافت سنت روشنگری از دانش Science در فرانسه است. [64] او می‌کوشد بر اساس این دریافت غیر تاریخی از علم و □□□□□□ □□□□□□ با این دریافت جامعه‌شناسی مارکسیستی را بنیان نهد. در این راستا او فرض می‌کند، امکان یک علم جامعه مثل علوم تجربی (فیزیکی، طبیعی) وجود دارد و با این گفته تفاوت بین عقلانیت و منطق علوم فیزیکی و عقلانیت و منطق علوم دیگر که منجمله مارکس در کاپیتال بنیاد

نهاده است را نیز ازاله می‌کند. از رو به زعم برخی پروژه‌ی بوخارین شباهت به پروژه پوزیتیویستی/نئوپوزیتیویستی کنت، دورکهایم و پوپر دارد. [65] بوخارین همچون پوزیتیویست‌ها فراموش کرده است که «تاریخ طبیعی با تاریخ بشریت متفاوت است.» (مارکس) [66] یکی را انسان‌ها می‌سازند، سوژه‌ی آن هستند، و دیگری را نمی‌سازند.

به این منظور بوخارین سعی می‌کند متدهای علوم طبیعی را «استخراج» بکند، انگار که آنان فقط علمند، و آن هم از نوع نمونه‌وار و کامل، همان دریافتی که پوزیتیویست‌ها [67] دارند. در این رابطه او توجه نمی‌کند که مارکس با نقد اقتصاد سیاسی (و اوج آن در کاپیتال که می‌توان آن را آغاز □□□□□□ □□□□□□ اقتصاد تلقی کرد) معیارهای جدیدی برای «علم»، «عقلانیت علمی» در تفاوت با علوم طبیعی تعریف کرده است که □□□□□□ با توجه به تفاوت بین موضوع آنان می‌باید متفاوت باشند. با این کار بوخارین بدون توجه به فراایست و موضوع، یک «متد» عمومی، پارادایمی برای علمیت می‌سازد، به قسمی که قابل اطلاق بر هر «چیزی» است [68] و فقط باید در هر مورد، منجمله جامعه‌شناسی، پیاده‌سازی [69] بشود. بدین ترتیب بوخارین با فراموش کردن نقش فراایست و موضوع در تعیین متد، مدل «تعادل متحرک» [70] را ارائه می‌کند. اگر چه گفته شده است این مدل «ترجمه‌ی هگل به زبان مکانیک» [71] است، آنچه اما در این «ترجمه» صورت گرفته است، جایگزینی مفهوم «تعادل متحرک» (در چارچوب دترمینیسم تکنولوژیک) به جای دیالکتیک هگلی است. در این مدل اصل (یا حالت ایده‌آل در مدل) تعادل و اختلال امری عرضی است که دلالت بر ورود تضاد به مدل دارد. شباهت این دریافت به دریافت نیوتونی تعادل و حرکت نیاز به توضیح ندارد. در این مدل تغییر در تکنولوژی (که موجب اختلال در تعادل می‌شود) به تغییر در رابطه‌ی انسان و طبیعت و در نهایت به تمام تغییرات اجتماعی منجر می‌شود. [72] پروسه‌ی تغییرات در هر دوره با به کار بردن و عمومی شدن تکنولوژی جدید

پایان می‌یابد. دیده می‌شود به جای مبارزه‌ی طبقاتی مبتنی بر نظریه‌ی استثمار و ارزش در نظریه‌ی اقتصاد و تاریخ مارکس، «اختلال در تعادل بواسطه‌ی تکنولوژی» می‌نشیند. [73] بدین ترتیب نقد اندرباشانه جامعه (مارکسیسم)، بدل به نظریه‌ای «جامعه‌شناسانه» می‌شود که توصیف فراایست یا موضوع (جامعه) از بیرون آن است. جامعه برای بوخارین فراایست است، و نه موضوع. شاید از منظر بوخارین بتوان گفت تاریخ تاریخ انکشاف تکنولوژی است.

با عزیمت از اینکه دیالکتیک یک منطق خودویژه^{۱۱}، یک نظریه شناخت است، نه فقط عدم «تاریخیت» در دریافت بوخارین بلکه دریافت تقلیل‌گرایانه از دیالکتیک نیز توسط گرامشی مورد بحث قرار می‌گیرد. این وجه از نظریه‌ی گرامشی بدون رجوع به یادداشتهای مربوط به کروجه، ماکیاول و مثال‌هایی که دلالت بر دیالکتیک در عمل دارد، میسر نیست، از این رو باید بحث پیرامون آن را به جای دیگر و فرصتی دیگر وا گذاشت. فقط ذکر می‌شود که در این یادداشت‌ها چکیده‌ی نقد گرامشی به دریافت بوخارین در مورد دیالکتیک عبارت است: بوخارین «دیالکتیک را به بخشی مادون در منطق صوری تنزل می‌دهد.» [74] و به زعم او دریافت بوخارین از دیالکتیک کاذب است. گرامشی برای عدم فهم او از دیالکتیک چند دلیل ارائه می‌دهد. او علاوه بر دلیل روانشناسانه [75] علت آن را جدائی فلسفه از تاریخ (یا بالعکس) و بدین ترتیب تقسیم مارکسیسم می‌داند به الف) تئوری تاریخ و سیاست که تبدیل به جامعه‌شناسی (بر اساس متد علوم طبیعی (پوزیتیویسم)) شده است ب) یک فلسفه‌ی خاص که به آن می‌توان دترمینیسم، متافیزیک یا ماتریالیسم عامیانه‌ی مکانیکی مبتنی بر علوم طبیعی نسبت داد.

محدودیت گرامشی

با توجه به آنچه رفت به نظر می‌رسد مشکلی که گرامشی در بوخارین می‌بیند، مشکل معرفتی است. در اینجا به محدودیت خود گرامشی می‌رسیم. او علیرغم

اینکه به درستی برای نظرات معنا و کارکرد تاریخی قائل است (یادداشت ۱۷ همین مجموعه)، در مورد معنا و کارکرد تاریخی از شکل افتادن و انداختن مارکسیسم در روسیه نمی‌پرسد، یا به عبارت دیگر معنای تاریخی و کارکرد عملی حذف تاریخیت از فلسفه و از ریخت افتادگی دیالکتیک که «روح زنده مارکسیسم» (لنین) را تشکیل می‌دهد، و تبدیل آن به «دیالکتیک کاذب» (گرامشی) را مورد پرسش قرار نمی‌دهد. عدم پرداختن به معنای عینی-تاریخی مارکسیسم روسی توسط گرامشی نتیجه‌اش عدم تشخیص این نوع مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی صنعتی کردن روسیه در چارچوب سرمایه‌داری دولتی است. گرامشی هیچگاه صریح به این نتیجه نرسیده که استالین همان **مارکسیسم دولتی** است و فقط «یک» وظیفه‌ی ملی-تاریخی را در روسیه به انجام رسانده است؛ صنعتی کردن کشور! بر اساس منطق خود گرامشی می‌توان این فلسفه را به یک پراکسیس اجتماعی در روسیه نسبت داد. نتیجه‌ی این پراکسیس بر اساس داده‌های امروز چیزی جز صنعتی کردن/شدن نیست و اصولاً ربطی به سوسیالیسم ندارد.

چرا محدودیت؟ به این سؤال نمیتوان جواب قطعی داد. فقط میتوان به محدودیتهای تاریخی، همان دست محدودیتهائی که مارکس به ارسطو در مورد فهم ارزش نسبت میدهد [76]، و به علاوه به تاثیر «روح» زمانه به عنوان دلیل اشاره کرد. علاوه بر آن [77] عناصر، چه عناصر کلی زندگی‌نامه‌ای و چه این عناصر به طور خاص در دوره‌ی زندان، مثل عدم دسترسی به منابع لازم نظری و غیره را میتوان ذکر کرد. [77] سئوالی را که گرامشی [78] [79] [80] [81] [82] [83] [84] [85] [86] [87] [88] [89] [90] [91] [92] [93] [94] [95] [96] [97] [98] [99] [100] [101] [102] [103] [104] [105] [106] [107] [108] [109] [110] [111] [112] [113] [114] [115] [116] [117] [118] [119] [120] [121] [122] [123] [124] [125] [126] [127] [128] [129] [130] [131] [132] [133] [134] [135] [136] [137] [138] [139] [140] [141] [142] [143] [144] [145] [146] [147] [148] [149] [150] [151] [152] [153] [154] [155] [156] [157] [158] [159] [160] [161] [162] [163] [164] [165] [166] [167] [168] [169] [170] [171] [172] [173] [174] [175] [176] [177] [178] [179] [180] [181] [182] [183] [184] [185] [186] [187] [188] [189] [190] [191] [192] [193] [194] [195] [196] [197] [198] [199] [200] [201] [202] [203] [204] [205] [206] [207] [208] [209] [210] [211] [212] [213] [214] [215] [216] [217] [218] [219] [220] [221] [222] [223] [224] [225] [226] [227] [228] [229] [230] [231] [232] [233] [234] [235] [236] [237] [238] [239] [240] [241] [242] [243] [244] [245] [246] [247] [248] [249] [250] [251] [252] [253] [254] [255] [256] [257] [258] [259] [260] [261] [262] [263] [264] [265] [266] [267] [268] [269] [270] [271] [272] [273] [274] [275] [276] [277] [278] [279] [280] [281] [282] [283] [284] [285] [286] [287] [288] [289] [290] [291] [292] [293] [294] [295] [296] [297] [298] [299] [300] [301] [302] [303] [304] [305] [306] [307] [308] [309] [310] [311] [312] [313] [314] [315] [316] [317] [318] [319] [320] [321] [322] [323] [324] [325] [326] [327] [328] [329] [330] [331] [332] [333] [334] [335] [336] [337] [338] [339] [340] [341] [342] [343] [344] [345] [346] [347] [348] [349] [350] [351] [352] [353] [354] [355] [356] [357] [358] [359] [360] [361] [362] [363] [364] [365] [366] [367] [368] [369] [370] [371] [372] [373] [374] [375] [376] [377] [378] [379] [380] [381] [382] [383] [384] [385] [386] [387] [388] [389] [390] [391] [392] [393] [394] [395] [396] [397] [398] [399] [400] [401] [402] [403] [404] [405] [406] [407] [408] [409] [410] [411] [412] [413] [414] [415] [416] [417] [418] [419] [420] [421] [422] [423] [424] [425] [426] [427] [428] [429] [430] [431] [432] [433] [434] [435] [436] [437] [438] [439] [440] [441] [442] [443] [444] [445] [446] [447] [448] [449] [450] [451] [452] [453] [454] [455] [456] [457] [458] [459] [460] [461] [462] [463] [464] [465] [466] [467] [468] [469] [470] [471] [472] [473] [474] [475] [476] [477] [478] [479] [480] [481] [482] [483] [484] [485] [486] [487] [488] [489] [490] [491] [492] [493] [494] [495] [496] [497] [498] [499] [500] [501] [502] [503] [504] [505] [506] [507] [508] [509] [510] [511] [512] [513] [514] [515] [516] [517] [518] [519] [520] [521] [522] [523] [524] [525] [526] [527] [528] [529] [530] [531] [532] [533] [534] [535] [536] [537] [538] [539] [540] [541] [542] [543] [544] [545] [546] [547] [548] [549] [550] [551] [552] [553] [554] [555] [556] [557] [558] [559] [560] [561] [562] [563] [564] [565] [566] [567] [568] [569] [570] [571] [572] [573] [574] [575] [576] [577] [578] [579] [580] [581] [582] [583] [584] [585] [586] [587] [588] [589] [590] [591] [592] [593] [594] [595] [596] [597] [598] [599] [600] [601] [602] [603] [604] [605] [606] [607] [608] [609] [610] [611] [612] [613] [614] [615] [616] [617] [618] [619] [620] [621] [622] [623] [624] [625] [626] [627] [628] [629] [630] [631] [632] [633] [634] [635] [636] [637] [638] [639] [640] [641] [642] [643] [644] [645] [646] [647] [648] [649] [650] [651] [652] [653] [654] [655] [656] [657] [658] [659] [660] [661] [662] [663] [664] [665] [666] [667] [668] [669] [670] [671] [672] [673] [674] [675] [676] [677] [678] [679] [680] [681] [682] [683] [684] [685] [686] [687] [688] [689] [690] [691] [692] [693] [694] [695] [696] [697] [698] [699] [700] [701] [702] [703] [704] [705] [706] [707] [708] [709] [710] [711] [712] [713] [714] [715] [716] [717] [718] [719] [720] [721] [722] [723] [724] [725] [726] [727] [728] [729] [730] [731] [732] [733] [734] [735] [736] [737] [738] [739] [740] [741] [742] [743] [744] [745] [746] [747] [748] [749] [750] [751] [752] [753] [754] [755] [756] [757] [758] [759] [760] [761] [762] [763] [764] [765] [766] [767] [768] [769] [770] [771] [772] [773] [774] [775] [776] [777] [778] [779] [780] [781] [782] [783] [784] [785] [786] [787] [788] [789] [790] [791] [792] [793] [794] [795] [796] [797] [798] [799] [800] [801] [802] [803] [804] [805] [806] [807] [808] [809] [810] [811] [812] [813] [814] [815] [816] [817] [818] [819] [820] [821] [822] [823] [824] [825] [826] [827] [828] [829] [830] [831] [832] [833] [834] [835] [836] [837] [838] [839] [840] [841] [842] [843] [844] [845] [846] [847] [848] [849] [850] [851] [852] [853] [854] [855] [856] [857] [858] [859] [860] [861] [862] [863] [864] [865] [866] [867] [868] [869] [870] [871] [872] [873] [874] [875

اگر صرف نظر از هر چیز دیگر فقط دیالکتیک را در مارکس بازشناسی کنیم، آنگاه به یکی از دلائل چرائی

از ریختافتادگی مارکسیسم در روسیه نزدیک می‌شویم. بر حسب دریافت مارکس نه فقط با و در دیالکتیک «فهم مثبت آنچه هست» بدست می‌آید، بلکه این فهم مثبت «نفی را در برمی‌گیرد.» بر اساس وجود این نفی است که می‌توان گفت دیالکتیک «بر حسب ذاتش انتقادی و انقلابی است» [78] یا به عبارت دیگر «برای فلسفه‌ی دیالکتیک هیچ چیزی که یکبار برای همیشه مستقر و بلاشرط و مقدس باشد موجود نیست.» [79] نظریه‌ی مارکس، بنا براین با توجه به نقش اثبات/نفی در آن، در ذات خود فقط می‌تواند در نهایت پایه‌ی نفی یک رژیم (با توضیح شرایط و علل گذار از آن) قرار بگیرد و نه روامندی (مشروعیت) [80] و حفظ آن. گرامشی نیز درست خلاف نظریه‌ی روامندی را صورت‌بندی کرده است: «فلسفه‌ی پراکسیس (...) هدفش حل تضادهای موجود در تاریخ و جامعه نیست، بلکه درست نظریه‌ی این تضادهاست. [فلسفه‌ی پراکسیس] ابزار حکمرانی گروه‌های مسلط به منظور کسب رضایت و اعمال هژمونی بر طبقات فرودست نیست.» [81] بلکه درست بر عکس.

اما «نظریه‌ی مارکسی» بدل به امری متناقض: به «مارکسیسمی بدون مارکس (= مارکسیسمی بدون انقلاب)، بدل به ایدئولوژی رسمی و دولتی و پایه‌ی روامندی دولت در روسیه شده است.

همان طور که کشف علمی ماکیاوول در دست طبقه‌ی حاکم بدل به ماکیاولیسم (ایدئولوژی سلطه) شده است، مارکسیسم بدل به مارکسیسم روسی (در شکل کمال یافته‌ی آن استالینیسم) شده است. آیا مارکسیسم می‌تواند به شکل اصیل آن، یعنی با حفظ دو عنصر تاریخت و دیالکتیک بدل به نظریه‌ی روامندی رژیم حاکم و پایه‌ی ایدئولوژیک رابطه‌ی سلطه‌ی ناظر بر مدل توسعه [82] در کشوری منجمله روسیه قرار بگیرد؟ در اینجا می‌توان یک توازی بین تفسیر هگل در آلمان و تفسیر مارکس/انگلس در روسیه روئیت کرد. همان‌طور که دیالکتیک نزد هگل در شکل محافظه‌کارانه‌اش پایه‌ی روامداری رژیم پروس قرار می‌گیرد، آنگاه و تا آنجا که عقلانی بودن رژیم پروس را مبرهن کند، [83]

دیالکتیک مارکسی نیز «باید» از شکل بیافتد تا بتواند به «سیستم استالینی» روائی ببخشد.

به نظر میرسد آنچه انگلس در تفسیر دیالکتیک هگلی در رابطه با گزاره‌های «واقعی بودن عقلانی و عقلانی بودن واقعی» [84] و محافظه‌کارانه شدن دیالکتیک هگلی گفته است را می‌توان به یک معنا به از ریخت افتادن دیالکتیک و یا جایگزینی آن با مدل «تعادل متحرک» (بوخارین) و حذف تاریخ از فلسفه نیز تسری داد. نتیجه‌ی محافظه‌کاری هگلی و از ریخت افتاده‌گی دیالکتیک مارکسی و ... عبارت است از: هر دو دولت (پروس و روسیه) تجسم غایت مطلوبیند، هر دو □□□□ «خارج» از تاریخ و روند متناقض آن هستند. در هر دو حالت تاریخ گویا به انتها رسیده است. به زعم هگلی‌های راست (یا هگل محافظه‌کار) عقلانی واقعی شده است و دولت تحقق عقل است. با تحقق عقلانیت نظریه دیگر برائی انتقادی‌اش را از دست می‌دهد و توجیه نظری یک رابطه‌ی سلطه می‌شود. شباهت مارکسیسم روسی و هگلی‌های راست دیده می‌شود، اگر توجه کنیم: در مارکسیسم دولتی هسته‌ی انقلابی مارکسیسم نیز از دست می‌رود، چه با حذف تاریخ از فلسفه و چه با از شکل انداختن دیالکتیک، چرا که از هر دو شدنی بودن پدیده‌ها منجمله دولت و روابط اجتماعی در روسیه (و نفی آن) نتیجه می‌شود و این امر یعنی نقد دولت در روسیه (یا آنچه مارکس آن را «انتقاد از خود» یک دوره‌ی تاریخی می‌نامد [85]) و نشان دادن چگونگی گذار از آن که امری «ناممکن» در چارچوب هر سیستم استالینی و دیکتاتوری حزبی است. حفظ و تداوم حزبی که در این سیستم عملاً بدل به محل تکاثف قدرت یا بگوئیم «دولت» شده است، فقط انسان را به یاد اصل ماکیاولیستی بیگانه با مارکس یعنی اصل تداوم رابطه‌ی قدرت-سلطه می‌اندازد که درست در تقابل با نظریه‌ی مارکس و اضمحلال دولت است. در این سیستم حزب، «پرنس مدرن» نیست، بلکه همان پرنس ماکیاول است و به تمام احکام ماکیاول در «پرنس» عمل می‌کند تا تداوم خود و سیستم را حفظ کند. پرنس ماکیاول اگر روزی برای ایتالیا سمبل نجات بود در دوران

مورد بحث ما (دوران سیستم استالینی) از منظری غیر
روسی چیزی جز تجسم ارتجاع و سبعت نیست.

در این مجموعه یادداشت که فقط بخشی از دفتر ۱۱ را تشکیل می‌دهد،
می‌توان نقد مختصر عناصری از یکی از این دو جزء رفع شده یعنی
نقد مارکسیسم روسی را از نظر گذراند. باید نقد جزء دیگر بویژه
کروچه (در دفتر ۱۰)، را نیز از نظر گذراند، تا بتوان خطوط کلی
رفع در «کل»، یعنی تاریخگرایی مشخص دیالکتیکی و بنیادهای
فلسفی-نظری گرامشی را روئیت کرد.

[1]

[/https://nebesht.com/in-the-penal-colony-kafka-fa-by-ahakimi](https://nebesht.com/in-the-penal-colony-kafka-fa-by-ahakimi)

[2] مقایسه شود با پتر توماس: «این یک طنز آزار دهنده است،
علیرغم شکست بوخارین (۱۹۲۹) و سپس اعدام او (۱۹۳۸) دریافت‌های
فلسفی او در «ماتریالیسم تاریخی» بعدها نه فقط در شوروی بلکه
در جنبش بین‌المللی کمونیستی به طور کلی مسلط و در دیامات
استالینی بدل به اصول مقدس شدند.» (ترجمه‌ی آزاد) از:

Peter D. Thomas, The Gramscian Moment, Philosophy, Hegemony
and Marxism. 2009, pdf, s. 251

Nikolai Bukharin, Historical Materialism, A System of [3]
Sociology. International Publishers, 1925
[https://www.marxists.org/archive/bukharin/works/1921/histmat
/index.htm](https://www.marxists.org/archive/bukharin/works/1921/histmat/index.htm)

Georg Lukacs, N. Bucharin: Theorie des historischen [4]
Materialismus (Rezension), in: Nikolai Bucharin/Abram
Deborin, Kontroversen über dialektischen und mechanistischen
Materialismus, Einleitung von Oskar Negt. s. 283ff

نسخه‌ی انگلیسی:

Georg-Lukacs, Tactics and Ethics, Political Essays,
1919-1929, Review, N. Bukharin: Historical Materialism
s.134ff

[5] بوسی-گلوکسمان (یا بوچی-گلوکسمان با تلفظ ایتالیائی) نقش گفتگوهای زندان را در این مورد زیاد می‌داند مقایسه شود با ص ۱۹۵ اثر زیر. در مورد رد خط انترناسیونال منجمله به ص ۲۰۵ رجوع شود، آنچه در این متن از بوسی-گلوکسمان نقل می‌شود مآخذش همین است:

Buci-Glucksmann, Christine, Gramsci und Staat, Für eine materialistische Theorie der Philosophie, Pahl-Rugenstein Verlag, 1981

[6] به نقل از بوسی-گلوکسمان. چند اشاره فوق به بوسی-گلوکسمان در ص ۱۹۴ - ۱۹۲. در اثر زیر ترجمه‌ی بازگفت را به انگلیسی می‌توان یافت که علیرغم ظاهر متفاوت به لحاظ محتوی با آنچه نقل شد، تفاوتی ندارد.

Antonio Gramsci, For an ideological preparation of the masses, 1925

https://www.marxists.org/archive/gramsci/1925/05/intro_party_school.htm

[7] بوسی-گلوکسمان، همانجا

[8] مترجم آلمانی یادداشت‌های زندان گرامشی نیز در زیرنویس زیر این نکته را تاکید می‌کند. او می‌نویسد تنها تغییر مهمی که در فصول مورد استفاده در کلاسها داده شده است، عبارت است از: به جای مفهوم «قانون»، از اصلاحات دیگر نظیر «قاعده‌مندی»، «رابطه‌ی بین علت و معلول» و غیره استفاده شده است. رجوع شود به زیر نویس ۱ یادداشت ۱۶ دفتر ۴ جلد ۴ ص A224 مآخذ ترجمه‌ی یادداشت‌ها.

[9] بوسی-گلوکسمان، همانجا.

[10] منظور دو نامه‌ی انگلس به ژوزف بلوخ و هاینس اشتاکن‌بورگ در سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۸۹۴ هستند که در اول اکتبر در ۱۸۹۵ در نشریه‌ی «آکادمیکر سوسیالیستی» منتشر شده‌اند. این دو نامه بدل به اسناد مهمی در نقد اقتصادگرایی در مارکسیسم شده‌اند. انگلس در نامه به بلوخ می‌نویسد: «بر اساس درک مادی از تاریخ، عامل تعیین‌کننده‌ی تاریخ در نهایت عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی. نه مارکس و نه من هیچ گاه چیزی بیش از این را ادعا نکرده‌ایم.

لذا اگر کسی این مطلب را تحریف کرده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل است موضوع را به یک عبارت بی معنی و مجرد و مهمل تبدیل کرده است.» هر دو نامه متضمن نقد مارکسیسم کاذبی هستند که گرامشی نیز به آن انتقاد می‌کند و می‌نویسد (یادداشت ۲۵ در همین مجموعه یادداشت): «تقلیل فلسفه‌ی پراکسیس به یک جامعه‌شناسی مبین تبلور گرایش منحنی [یا خطرناکی] است که انگلس به آن پیشتر (در نامه‌هایی به دو دانشجو در «آکادمیکر سوسیالیستی») انتقاد کرده ، و مبتنی بر تقلیل جهان‌بینی به صورت‌بندی مکانیکی‌ای است که ...».

[11] اگر دو نامه‌ی زیر باهم مقایسه شوند به این کارکرد یادداشت‌ها پی می‌بریم. در حالیکه در نامه‌ی اول به موضوع یادداشت‌ها اشاره می‌کند، در نامه‌ی دوم می‌نویسد که به دلیل اطلاعاتی که دریافت کرده است برخی از وجوه نظرش تغییر کرده‌اند: نامه‌ی ۷ سپتامبر ۱۹۳۱ و نامه ۲ مه ۱۹۳۲

Gramsci – Auswahl – Briefe aus dem Kerker by Roth, Gerhard,
Gramsci – Auswahl – Briefe aus dem Kerker by Roth, Gerhard,
Gramsci, Briefe, 7. September 1931, 2. Mai 1932

در عین حال مقایسه‌ی متون c که بازنویسی متون دیگرند و مقایسه با متون بازنویسی شده، عناصری از انکشاف فکری در روند تحقیقات او را به نمایش می‌گذارند.

[12] مقایسه شود با فینبرگ در زیر: «به نظر می‌رسد مناسب است که این گرایش را «فلسفه‌ی پراکسیس» بنامیم، نه به عنوان نامی خوشایند برای مارکسیسم در کل بلکه بیشتر برای تشخیص یک تفسیر خاص فلسفی رادیکال در تمایز با سایر تفاسیر.» (ترجمه آزاد)

Andrew Feenberg – The Philosophy of Praxis, MARX, LUKACS,
.AND THE FRANKFURT SCHOOL, S. 18 pdf

[13] مقایسه شود با پری اندرسن، تناقضات گرامشی (فارسی موجود است.)

Cieszkowskis, Prolegomena zur Historiosophie (Berlin [14]
1838), nach: Alfred Schmidt – Geschichte und Struktur,
Fragen einer marxistischen Historik, s. 95

[15] ترجمه آزاد، توماس همانجا ص ۱۰۷.

[16] در مورد تعریف دیگر یا مجدد از مارکسیسم مقایسه شود با «نظریه عام مارکسیسم نزد گرامشی» لئونارد پگی، بوسی-گلوکسمان همانجا (ص ۱۵، ص ۲۶، ص ۲۴ و بخش سوم)

[17]

<https://www.marxists.org/reference/archive/stalin/works/1926/01/25.htm>

[18] از کتاب لابیکا (زیر) می‌توان برخی خطوط قابل تعمیم مبارزه بر سر جانشینی یک رهبر «فرهمند» و استفاده/سوءاستفاده از او را استخراج کرد. بویژه در این راستا به نظر گرامشی توجه شود که اصولاً وجود رهبر فرهمند را در مجموع راه حل بحرانی، نشانه‌ی عدم انکشاف روابط اجتماعی و عقب ماندگی سیاسی ارزیابی می‌کند.

Labica, Georges, Der Marxismus-Leninismus. Elemente einer Kritik, Argument, 1986

Gramsci, GH, Bd. 2, H2, §(75), s. 284ff, Bd. 3, H4, § (69), s. 553, Bd. 7, H13, §23, s. 1577ff

[19] در ترجمه فارسی «آنتونیو گرامشی» نوشته‌ی سانتوچی به نظر می‌رسد به جای common sens «درک همگانی» نهاده شده است که به نظر می‌رسد با توجه به آنچه گرامشی تحت عنوان عقل سلیم می‌فهمد، واژه‌ی مناسبی نیست. مترجمین آلمانی به جای آن «فهم روزمره» گذاشته‌اند که به نظر صحیح می‌آید.

[20] From the standpoint of Marxism the class, so long as' it renounces the idea of hegemony or fails to appreciate it, is not a class, or not yet a class, but a guild, or the sum of a total of guilds'. Lenin, Col. Work, vol. 17. S. 57

[21] Marx, MEW, Bd. 8, s. 197

[22] جادوزدائی در این مورد بر گرفته از هابرماس است.

Die nachholende Revolution, in Kleine politische Schriften (VII (edition suhrkamp

Primat [\[23\]](#)

GH, Bd. 5, H8, §61. s. 979 [\[24\]](#)

Alberto Burgio, Gramsci. Il sistema in movimento, Rome, [\[25\]](#)
DeriveApprodi, 2014, **nach** : Anthony Cr  z  gut – Inventer
Gramsci au XX  me si  cle D  composition d  une intelligence
.fran  aise au prisme italien

Joseph Buttigieg, The *Prison Notebooks*: Antonio [\[26\]](#)
Gramsci's Work in Progress, in: Marcus E. Green (ed.),
Rethinking Gramsci, 2011, s. 301ff

[\[27\]](#) به گفته  خود گرامشی زندگی فکریاش گفتگوئی-پلمیکی بوده
است. همچنین مقایسه شود با :

MAURICE A. FINOCCHIARO – Gramsci and the history of
dialectical thought, 1988. S. 147

GH, Bd. 3, H4 (XDI), § 16, ,s. 476 [\[28\]](#)

همچنین مقایسه شود با :

.Heft 8, Bd. 5, 941 و ,Anm. 3 zu Heft 4, § 16, Bd. 3, A225

[\[29\]](#) اگر چه اثر کلتی، «در مورد مسئله  استالین»، اشکالات بسیار
دارد و رضایت بخش نیست، اما او به عنصر ناسیونالیستی روسیه در
ایدئولوژی توتالیتار استالینی اشارات متقن و جالبی دارد. رجوع
شود به صفحات   ۹ به بعد:

LUCIO COLLETTI – Zur Stalin-Frage, INTERNATIONALE
.MARXISTISCHE DISKUSSION, MERVE VERLAG BERLIN, 1970

در عین حال مقایسه شود با :

Leszek Kolakowski VOLUME III – MAIN CURRENTS OF MARXISM, ITS
.RISE, GROWTH, AND DISSOLUTION, s. 62ff

در مورد شووینیسم روسی و تلاش رژیم استالینی برای بازگرداندن
مرزهای روسیه به پیش از انقلاب، و تقسیم امپریالیستی اروپای
شرقی به پروتوکل مخفی قرارداد هیتلر- استالین رجوع شود. این

قرارداد، بویژه پروتوکل مخفی، مبین اوج این شووینسم است.

[30] لوکاچ، همانجا

[31] گرامشی در یادداشت‌هایی که پیش رو دارید (یادداشت ۲۶) ذکر می‌کند که «عنوان منطبق بر محتوای کتاب نیست». در یادداشت ۱۳ دفتر ۴ جلد ۳ نیز همین قضاوت می‌شود.

[32] فینوچیارو، همانجا ص ۷۱

[33] اصطلاح «تاریخگرایی مطلق» در یادداشت‌های زندان فقط سه مرتبه به کار رفته است. اولین بار در فوریه-مارس ۱۹۳۲ (دفتر ۸ یادداشت ۲۰۴) در ژوئیه-آگوست همان سال در یادداشت مربوط به «ارتودکسی» (یادداشت ۲۷ همین مجموعه) که در آن مطرح می‌کند باید بر «تاریخی» در اصطلاح «ماتریالیسم تاریخی» تاکید کرد. مورد سوم کم و بیش ژوئن-ژوئیه یک سال بعد، دفتر پانزدهم یادداشت ۶۱) است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به درآیند «تاریخگرایی مطلق» در زیر:

,Peter D. Thomas Historicism, absolute

http://www.neu.inkrit.de/mediadaten/en/en_archivehcdm/absolute_historicism-hcdm.pdf

[34] تذکر این نکته خالی از فایده نیست که اصلاح «ماتریالیسم دیالکتیک» را مارکس/انگلس به کار نبرده‌اند. انگلس از ماتریالیسم مارکس تحت عنوان «ماتریالیسم مدرن» نام برده است. رجوع شود به یادداشت ۱۷ گرامشی در همین مجموعه. روند بدل شدن این اصلاحات و جدائی آنان از یکدیگر و تبدیل جدائی به دکترین رسمی احزاب طرفدار مسکو در سال ۱۹۳۱ با فرمان استالین آغاز شد و با انتشار دیامات («ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی») ۱۹۳۸ این جدائی بدل به اصل اعتقادی گشت. رجوع شود به یادداشت ۱۷ گرامشی در همین مجموعه.

[35] گرامشی در یادداشت Bd. 2, H3, §31, s. 352-3 و همچنین در Bd. 6, H11, §70, s. 1492-3 آنجا که به سطحی بودن قضاوت تروتسکی که قضاوتش در مورد لابیولا بازتاب سنت فلسفی پلخانف است، باز به عامیانه بودن پلخانف اشاره دارد.

[36] همچنین مقایسه شود با قرائت در خطوط کلی ساختگرایانه‌ی

زیر از گرامشی در بخش مربوط به گرامشی در اثر زیر:

MODELLE DER MATERIALISTISCHEN DIALEKTIK herausgegeben von
HEINZ KIMMERLE, s. 211ff

[37] رجوع شود لوکاچ در مورد فوئرباخ در بازبینی فوق الذکر اثر
بوخارین.

[38] رجوع شود به یادداشت ۳۴ همین مجموعه. در این یادداشت به
امکان برداشتی دوآلیستی از نظریه لوکاچ اشاره می‌شود. در مورد
برداشت لوکاچ و تفاوت او با انگلس رجوع شود برای مثال به
مقاله‌ی «مارکسیسم ارتدکس» لوکاچ، در مجموعه‌ی «تاریخ و آگاهی
طبقاتی» به خصوص زیر نویس ۶ ص ۵۷۶ در ترجمه‌ی فارسی.

[39] رجوع شود به گرامشی، دفاتر زندان، Bd. 6, H11, §30,
1434-8. فینوچیارو، همانجا، ص ۱۵۸ به بعد.

substantialist [40]

[41] Aufhebung رفع، به معنایی است که به طور ضمنی انگلس به آن
اشاره دارد وقتی طبقه کارگر را وارث ایده‌الیسم کلاسیک آلمان
میداند. یا به معنایی است که مارکس در نقد فلسفه‌ی حق هگل در
مورد فلسفه و از رفع آن حرف می‌زند. رفع فلسفه به زعم مارکس از
مجرای تحقق Verwirklichung آن و تحقق فلسفه از طریق رفع آن
صورت می‌گیرد. به کاپیتال مارکس نیز می‌توان به عنوان رفع
نگریست. به لحاظ فلسفی در واقع کاپیتال وجه اثباتی رفع بین
ایده‌الیسم و ماتریالیسم ماقبل مارکسی نیز هست (وجود هسته‌ی
عقلانی منطق هگل در آن اشاره به حضور امر مرفوع در نتیجه‌ی رفع
دارد).

Rekonstruktion [42]

[43] در همین یادداشت‌ها (راجع به ارتدکسی). این یادداشت را
می‌توان بر حسب توماس به عنوان ادامه‌ی بحث ارتدکسی در سال‌های ۲۰
(منجمله بحث لوکاچ) و ارتدکسی جدید دولتی-اجباری تحت عنوان
مارکسیسم-لنینیسم به روایت استالین دید.

Peter D. Thomas, The Gramscian Moment, Philosophy, Hegemony
and Marxism

[\[44\] constitutive](#)

[\[45\]](#) یادداشت دیالکتیک در همین یادداشت‌ها.

[\[46\]](#) Konsistent-Systematik-Rational

[\[47\]](#) همین یادداشت‌ها «مفهوم ارتدکسی» یادداشت ۲۷.

[\[48\]](#) Chantal Mouffe – Gramsci and Marxist Theory, s. 7

[\[49\]](#) همین یادداشت‌ها «مفهوم ارتدکسی» یادداشت ۲۷.

[\[50\]](#) احتمالا در این راستا گفته‌ی انگلس در زیر و اشاره او به ربط و ضبط نظرات با زمانه مفید است. مسئله در زیر نه تحلیل و تشخیص تغییراتی است که به زعم انگلس در مانیفست می‌باید داده شوند، بلکه اشاره‌ی صریح به رابطه‌ی متقابل زمانه و تغییرات آن از یک سو و از سوی دیگر نظریه و تغییرات آن به تبع تغییرات در تاریخ واقعی. انگلس در مقدمه‌ی مانیفست می‌نویسد: «گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویا تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این «مانیفست» شرح و بسط داده شده است رویهم رفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی به عمل آید. اجراء عملی این مسائل اصولی، همان طور که در خود «مانیفست» ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و به همین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است به هیچ وجه اهمیت مطلق نمی‌توان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت، از بسی لحاظ به شکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العادّ صنایع معاصر در جریان سالهای ۱۸۴۸ به بعد و رشد سازمانهای حزبی طبقّ کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است؛ و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آن گاه به میزان بیشتری در کمون پاریس، یعنی هنگامی که برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را به دست داشت، حاصل آمده؛ این برنامه اکنون در برخی قسمتها کهنه شده است. به ویژه آن که کمون ثابت کرد که «طبقّ کارگر نمی‌تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آمادهای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد. (رجوع کنید به ک. مارکس. جنگ داخلی در فرانسه. پیام شورای کل جمعیت بین المللی کارگران، چاپ آلمانی صفحه ۱۵، که در آنجا این فکر به طور کامل تری شرح و بسط داده شده است.) به علاوه به خودی خود واضح است که انتقاد از نوشته‌های سوسیالیستی

برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را در بر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیستها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو این که رؤس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نام برده شده از صفحۀ روزگار زدوده است.» (به نقل از مانیفست، انگلس، مقدمه، ترجمه فارسی ۱۸۸۸) (توصیه میشود به واسطه‌ی دقیق نبودن ترجمه به متن اصلی رجوع شود.) (تاکیدات از منند.) (به نقل از ترجمه فارسی. به علت عدم دقیق بودن ترجمه توصیه میشود در صورت امکان به اصل رجوع شود.)

Marx, Kapital, K I s. 89 [\[51\]](#)

Balibar, Reading Capital, The complete edition, p. 271. [\[52\]](#)
.Pdf-page

[\[53\]](#) مقایسه شود با :

.Marx/Engels, MEW, Bd. 42, Grundrisse, s. 20ff

Innere Zusammenhänge [\[54\]](#)

Expressive Totalität [\[55\]](#)

(Gespaltete Totalität, (splited Totality [\[56\]](#)

(Marx/Engels, MEW Bd. 4, s. 477 (manifest [\[57\]](#)

[\[58\]](#) گرامشی، همین یادداشت‌ها.

.Marx, MEW, Bd. 23. Kapital I, s. 16 [\[59\]](#)

[\[60\]](#) مقایسه شود با مارکس (همانجا)

[\[61\]](#) برای بررسی نظریات گذشتگان بهترین مثال توسط خود مارکس ارائه شده باشد آنجا که به بررسی نظریه‌ی ارسطو در مورد ارزش مبادله می‌پردازد. رجوع شود به:

.Marx, MEW, Bd. 23, Kapital I, s. 74

[62] (Q 11, §14; SPN, p. 436)

[63] مقایسه شود با فینوچیارو ۸۸ همچنین همین یادداشت ها.

[64] لوکاج می‌نویسد: «نظریه بوخارین بسیار شبیه ماتریالیسم نوع بورژوا و دانش طبیعی که از شکل دانش به معنای فرانسوی گرفته شده است، می‌باشد و به این دلیل ... یکی از مهمترین دستاورهای متدلوژی مارکسیستی نابود می‌کند.»

Lukacs, "Literaturbericht, N. Bucharin, Theorie des historischen Materialismus. Gemeinverständliches Lehrbuch der marxistischen Soziologie, 1922", *Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung*, Jg. II, 1925, S. 217

[65] مقایسه شود با

Russell Jacoby – Dialectic of Defeat Contours of Western Marxism, s. 21

[66] Marx, Kapital, I, s. 393

[67] یادداشت ۱۵ همین مجموعه.

[68] مقایسه شود با یادداشت ۱۵ همین مجموعه.

Instantiated [69]

در این مورد توماس نیز می‌نویسد: آلتوسر و بوخارین هر دو به وجود یک چنین پارادایمی اعتقاد دارند. هر دو روایتی از نسبت رابطه‌ی فلسفه و علم بر حسب لای، فلسفه به عنوان «خدمتکار»، ارائه می‌دهند.

Peter Thomas, Grmasci moment, s. 313

[70] رجوع شود به ۲۲۹ به بعد در

Nikolai Bucharin/Abram Deborin, Kontroversen über dialektischen und mechanistischen Materialismus, Einleitung von Oskar Negt

[71]

<https://www.helle-panke.de/de/topic/158.publikationen.html?productId=63630>

[72] رجوع شود به فصل ۵، زیر فصل «نیروهای مولده به عنوان نقطه‌ی عزیمت در تحلیل جامعه‌شناسانه» متن انگلیسی بویژه، ص ۱۲۱.

[73] پلخانیف نیز استدلال می‌کند که «سازمان هر جامعه‌ی معینی بواسطه‌ی وضع نیروهای مولده تعیین می‌شود، و پیشرفت فنی پایه‌ی انکشاف تمام نوع بشر است.» به نقل از اثر زیر

Benjamin Selwyn, Karl Marx, Class Struggle and Labour-Centred Development

[74] همین یادداشت‌ها، همچنین مقایسه شود با بخش گرامشی در

MODELLE DER MATERIALISTISCHEN DIALEKTIK, herausgegeben von HEINZ KIMMERLE, s. 211ff

[75] مقایسه شود با یادداشت ۲۲ بخش چهارم همین یادداشت‌ها.

[76] Marx, MEW, Bd. 23, Kapital I, s. 74

[77] برای مثال به آثار نویسندگان درگیر در روسیه دسترسی نداشته است. بوسی-گلوکسمان مورد تروتسکی را ذکر می‌کند که گرامشی به دلیل سانسور در زندان آثار او را دریافت نکرده است.

[78] مقایسه شود با مارکس، کاپیتال جلد یک: دیالکتیک «در صورت عقلانی آن به نظر بورژوازی و سخنگویان عقیدتی آن چیزی بدنام و زننده است، زیرا در دیالکتیک درک مثبت آنچه وجود دارد در عین حال شامل درک نفی و انهدام ضروری آن نیز هست، زیرا دیالکتیک، هر شکل شده‌ای را در جریان حرکت و بنابراین از جنبه‌ی گذار آن نیز درمی‌یابد، زیرا دیالکتیک تاثیر چیزی بر خود را نمی‌پذیرد و ذاتا انتقادی و انقلابی است.» (تاکید از من)

Marx, MEW, Bd. 23, Kapital I, s. 27-28

[79] انگلس، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه‌ی پورهرمزان.

[80] Legitimität, Legitimacy, légitimité

[81] .G, Bd. 6, H10II, §41XII, s. 1325

[82] می‌توان نشان داد نظریه‌ی بوخارین در مورد تکنولوژی و ارتقاء آن به عامل تعیین کننده نیز دلائل هستی‌شناسانه، ریشه در عقبماندگی و روند توسعه در روسیه دارد و متوازی با کنار نهادن تدریجی شوراه‌ها از سیستم سیاسی در این روند است.

[83] رجوع شود به انگلس «لودیگ فوئرباخ و ...»

[84] در رابطه با تفسیر این گزاره علاوه بر تفسیر انگلس در «لودیگ فوئرباخ و ...» به مارکوزه در اثر زیر رجوع شود به ویژه ص ۵

Marcuse, Herbert, Reason and Revolution, Hegel and the Rise of Social Theory

[85] مقایسه شود با مارکس، «مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی»، متن آلمانی ص ۶۳۶. جلد ۱۳.

گزارش گردهما یی ۱۰ ژوئن ۲۰۲۲ در ژنو



به مناسبت کنفرانس سالانه سازمان جهانی کار

چند سندیکای فرانسوی و سوئیسی در حمایت از
کارگران و معلمان ایران

در 10 ءوئن 2022 دست به یک گردهمایی در میدان ملل
ژنو زدند.

نگاه کنید به پی دی اف گزارش کامل این گردهمایی و
پیام سندیکاها

**پیام به گردهمایی جنبش
جمهوری خواهان دموکرات و لائیک**

ایران

خانم‌ها، آقایان و دوستان عزیز!

پیش از هر چیز برگزاری یازدهمین گردهمایی سراسری و سالانه جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران را به شما هم‌زمان عزیز صمیمانه شادباش می‌گوییم.

در فاصله‌ی همایش دهم و یازدهم جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، صحنه‌ی سیاسی کشور تحولات چشم‌گیر و تعیین‌کننده‌ای را تجربه کرده است تحریم موفقیت‌آمیز سیزدهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، و هم‌زمان با آن، پیشروی جنبش‌های اجتماعی، خبر از شکل‌گیری سپهر سیاسی نوینی در ایران می‌دهد. سپهری که در آن، «خیابان» و سیاست‌ورزی غیررسمی در چارچوب جنبش‌های اجتماعی، اهمیتی به مراتب بنیادین‌تری نسبت به صندوق رای و سیاست‌ورزی جمهوری اسلامی یافته‌اند. این مساعدترین فضای ممکن، برای یک تحول سیاسی ساختاری در ایران و گذار از نظام اسلامی حاکم، به یک جمهوری دموکراتیک و سکولار، مبتنی بر آزادی و عدالت اجتماعی و تضمین تداوم آن با حضور سیاسی و مسئولانه‌ی مردم است.

صحنه‌ی فوق‌البته معارضانی دارد از یک سو جمهوری اسلامی با به خط کردن امکانات سرکوب و به کار بردن خشونت عریان در خیابان و بازداشت گسترده‌ی معترضین، تلاش می‌کند فضا را به نفع تداوم وضعیت فعلی تغییر دهد. آبان ۹۸، همچون رخدادی مهم در تاریخ ایران، برای آیندگان نیز نشانه‌ای از سبعت نظام اسلامی خواهد بود. دستگیری ده‌ها تن از فعالان کارگری، معلمان، دانشجویان و زنان در ماه‌های اخیر، گواه سرکوبی بی‌حد و حصر است. مخالفان برپایی یک جمهوری دموکراتیک و سکولار در ایران، به جمهوری اسلامی و هواخواهان آن محدود نمی‌شود. سیاست فشار بر مردم ایران از طریق تحریم، تبلیغ برای جنگ والبته الترناتیوسازی و چلبی‌سازی به

مدد رسانه ها و تبلیغات و زمزمه های تجزیه توسط برخی نیروهای وابسته به قدرت های منطقه ای، پایه های معارضة با ایران دموکراتیک فردا هستند. ایرانی که چهره ی ماتم زده و خون آلود خاورمیانه را نیز تغییر خواهد داد.

فقر، گرانی، سوء مدیریت، فساد ساختاری، رانت خواری و ساختار ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، مسبب ایجاد مجموعه ای از بحران ها در حیات روزمره ی مردم ایران شده اند. مردمی که حتی از تامین نیازهای اولیه ی زندگی خویش ناتوان شده اند و اعتراضات شان نیز به طرق مختلف سرکوب می شود. جمهوری اسلامی در مرحله ای است که نه می تواند به طریق پیشین حکومت کند و نه مردم می پذیرند به طریق پیشین بر آن ها حکومت شود

دوستان و همزمان جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران؛

شرایط بحرانی کشور و منطقه که در آستانه ی تغییر است، ایجاب می کند همه ی جمهوریخواهان متشکل در احزاب، سازمان ها و تشکلهای دموکراتیک به همراه شخصیت های مستقل برای ایجاد ائتلافی متشکل و گسترده از تمام طیف های جمهوریخواه دموکرات و آزادیخواه برای همکاری های همه جانبه بر اساس اشتراکات همت کنند. گذار از جمهوری اسلامی با تکیه بر نیروها و جنبش های معترض در داخل کشور و با حمایت نیروی سیاسی جمهوریخواه در خارج از کشور، با وجود تمام موانع داخلی و خارجی در دسترس است و نیازمند همتی بلند و همبستگی میباشد.

دوستان عزیز؛ تلاش های شما را در عرصه ی مبارزه برای ساختن جمهوری ایران ارج می گذاریم و بار دیگر برای برگزاری یازدهمین گردهمایی سراسری و سالانه جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، آرزوی موفقیت داریم.

شاد و پیروز باشید

جمهوری خواهان سکولار و دمکرات ایران در بلژیک

شنبه ۷ خرداد ۱۴۰۱ برابر با ۲۸ ماه مه ۲۰۲۲

بیانیه سیاسی

یازدهمین گردهمایی سراسری

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

(28 و 29 می 2022 - 7 و 8 خرداد 1401)

شاخص اصلی سال ۱۴۰۰ در ایران انتخابات مهندسی شده و نمایشی ریاست جمهوری بود که به مانند چهاردهه، حکومت اسلامی خود را پیروز انتخابات اعلام کرد. اما با توجه به عدم شرکت اکثریت مردم، این انتخابات یک شکست مفتضحانه برای حکومت و پیروزی برای مردم بود. طبق آمار رسمی وزارت کشور (که خود غیر قابل اعتماد است)، تنها ۴۸ درصد از مردم دارای حق رای، در انتخابات شرکت کردند که تازه، ۱۳ درصد از آنان هم رای باطله دادند.

حکومت اسلامی از آغاز استقرار خود ادعای برگزاری انتخابات داشته است. انتخاباتی که در جمهوری اسلامی هرگز آزاد و دموکراتیک نبوده و در آن تنها کاندیداهای دست چین شده توسط شورای نگهبان به انتخاب گذاشته میشوند.

انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ را شاید بتوان یکدست ترین انتخابات در ۴۳ سال عمر جمهوری اسلامی ارزیابی کرد. برخی از اصلاح طلبان که هنوز دل به امید تغییر و اصلاحات در دولت بسته اند و در خیال و آرزوی نفوذ در هسته سخت قدرت هستند، این بار نیز با کاندیداتوری خود وارد بازی نمایشی شدند که

هنوز نیامده، از صحنه انتخابات توسط شورای نگهبان حذف شدند. عدم تایید کاندیداهای اصلاح طلبان در سیزدهمین انتخابات ریاست جمهوری انشقاقی را در جبهه اصلاحات ایجاد کرد. بخشی از آنان که به اصلاحات در درون حکومت چشم دوخته‌اند، به امید انتخابات آینده باز هم به دنبال رؤیاهای دولت "امید و تدبیر" هستند. دیگر جناح اصلاح طلبان که برخوردی رادیکال تر ارائه می‌دهند، در پی اصلاحات ساختاری، تغییر قانون اساسی و محدود کردن وظایف ولایت فقیه می‌باشند. در این میان نیز بخشی از اینان به سوی نفی کلیت نظام رفته‌اند. بی گمان تغییر در مواضع اصلاح طلبان را می‌توان عدم برخورداری از پشتیبانی مردم دانست که آشکارا با نرفتن به پای صندوق‌های رای، در روند سیاست‌های جبهه اصلاح طلبان نقشی مهم داشته‌اند.

از رویداد قابل تامل دیگری که باید نام برد، مذاکرات ایران با کشورهای موسوم به ۱+۵ برای احیای "برجام" می‌باشد. این مذاکرات که از یک طرف برای جلوگیری از دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای است و از طرف دیگر برای رفع تحریم‌هایی که بدین منظور از طرف جامعه جهانی و به ویژه آمریکا اعمال می‌شود و بار اصلی آن بر گرده تهیدستان و مزد بگیران جامعه می‌باشد، بسیار با اهمیت بود. این مذاکرات در مرحله نهایی با کارشکنی روسیه و هسته سخت قدرت حاکمه که با هر قیمتی به دنبال دستیابی به سلاح هسته‌ای است، متوقف شد.

در سال پیش رو، بدون رفع تحریم‌ها و با جود چنین حکومت واپسگرا و ایدئولوژیکی، امکان بهبود شرایط اقتصادی و پایان جو امنیتی در جامعه بسیار ضعیف تر خواهد بود.

اوضاع منطقه و بین المللی

تجاوز و حمله نظامی روسیه به خاک اوکراین

۲۴ فوریه ۲۰۲۲ را می‌توان به عنوان روزی سیاه در

تاریخ اروپا بعد از جنگ جهانی دوم ثبت کرد که بزرگترین لشکرکشی و تجاوز به خاک یک کشور مستقل در اروپا در ۷۷ سال گذشته می باشد.

سرزمین اوکراین از زمین، هوا و دریا توسط تانک ها، موشک ها، هواپیماها و کشتیهای روسیه مورد تهاجم و تجاوز نظامی قرار گرفتند. شهرها ویران، هزاران انسان کشته و زخمی و میلیون ها زن و کودک، آواره و ناچار به فرار و پناه بردن به کشورهای دیگر شده اند.

حمله تجاوزکارانه روسیه به اوکراین باید متوقف شود. ارتش روس باید از تمامیت خاک اوکراین خارج شود. اوکراینی مستقل، آزاد، دموکراتیک، یکپارچه و حاکم بر سرنوشت خود به رسمیت شناخته شود.

افغانستان

در پی خروج نیروهای نظامی آمریکا و دیگر کشورهای غربی پس از بیست سال از افغانستان، بنیادگرایان اسلامی، طالبان، دوباره قدرت را در این کشور به دست گرفتند. اینان همچون گذشته افغانستان را با یک بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سخت روبرو کرده اند. در این میان زنان، که بیشک اولین قربانیان حکومت های اسلام گرا هستند، تحت شدیدترین فشار و سرکوب قرار گرفته اند. به عنوان نمونه: بسته شدن مدارس دخترانه، اخراج کارمندان زن، اجباری کردن برقع، جلوگیری از رفت و آمد آزادانه ی زنان در شهر...

با این همه، زنان و کنشگران مدنی از پای ننشسته اند، به رغم دستگیری و زندان، در هر فرصتی برای رساندن صدای آزادی خواهانه خود به خیابان ها می آیند.

انتخابات آمریکا

شکست ترامپ و پیروزی حزب دموکرات و جو بایدن در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر 2020، یکی از رویدادهای مهم سالهای اخیر به شمار می‌آیند.

اگر چه بایدن هفت میلیون رأی بیشتر به دست آورد، اما این را تاب تحملی برای ترامپ نبود. به طوری که حامیان راست افراطی او در یک اقدام کودتاگرانه با تشویق او دست به حمله به کاپیتول و اشغال آن در زمان انتخاب رئیس جمهور جدید توسط نمایندگان منتخب زدند.

در این دو سالی که از ریاست جمهوری بایدن می‌گذرد، تغییر و چرخشی اساسی در سیاست‌های خارجی ایالات متحده به وجود نیامده است. از جمله در خاور میانه، سیاست‌های پشتیبانی از رژیم‌های عربستان سعودی و اسرائیل ادامه پیدا کرده‌اند.

آمریکا در سطح بین‌المللی، به سیاست رقابت‌آمیز سختی با روسیه و به‌ویژه و بیش از همه با هژمونی‌طلبی نو پا و جهانی چین ادامه می‌دهد. در این میان، مناسبات نزدیکتری با اتحادیه اروپا برقرار شده است.

تنها شاید بتوان گفت که یکی از تغییرات قابل ملاحظه در سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی بایدن، از سرگیری مذاکرات هسته‌ای با ایران است. قراردادی که در زمان اوباما به امضاء رسید و در دوران ماجرایی‌های ترامپ به طور یک‌جانبه از طرف آمریکا فسخ شد. اکنون بیش از یک سال است که مذاکرات بین طرفین و با حضور نمایندگان اتحادیه اروپا، روسیه و چین جریان دارد. پاره‌ای از ناظران سیاسی نتایج مثبت و امیدوارکننده‌ای را در این مذاکرات گزارش می‌دهند.

أوضاع خاورمیانه

در خاورمیانه، با وجود مبارزات و مقاومت‌های مردم برای کسب آزادی، دموکراسی، بهزیستی و عدالت اجتماعی، حکومت‌های ارتجاعی، دیکتاتوری و اسلامی همواره دستِ بالا را دارند. جمهوری اسلامی همچنان به سیاست‌های برتری‌جویانه و حمایت همه جانبه خود از بنیادگرایان اسلامی و تروریست در عراق، جنوب لبنان، فلسطین و یمن ادامه می‌دهد. رژیم پادشاهی سعودی، در رقابت با ایران، بمباران مناطق زیر نفوذ حوثیان شیعی-یمنی را ادامه می‌دهد.

حکومت جدید و ائتلافی در اسرائیل، تغییری در ساسیت‌های ضد فلسطینی، کلنی‌سازی و قدرت‌طلبانه‌ی خود در منطقه نداده است.

دیکتاتوری اسد در سوریه، به کمک روسیه و ایران و دیکتاتوری اردوغان در ترکیه به زور و زندان، هر چه شدیدتر بر مردمان خود ستم روا می‌دارند.

جنبش‌های اجتماعی

مدتی از مراسم تحلیف رئیس‌جمهوری برگزار نشده بود که اعتراضات به بحران کمبود آب در استان خوزستان شروع شدند و در پی آن اعتراضات وسیع مردم در اکثر شهرهای کشور به وقوع پیوستند که بی کفایتی و عدم مدیریت حکومت گران را نشان می‌دهند.

این بار نیز به مانند چهار دهه سرکوب، زندان و کشتار اعتراض‌کنندگان، حکومت دست به سرکوب معترضین زد و ده‌ها نفر را کشت یا مجروح کرد و یا روانه زندان‌ها ساخت.

و این پایان اعتراض مردم جان به لب رسیده و خسته از فقر، شکاف طبقاتی، تورم، بحران‌های پی در پی نبود. بی شک جنبش وسیع مردمی آبان ۹۸ سرآغاز حرکت‌ها و اعتراضات گوناگون در عرصه‌های مختلف اجتماعی

را به دنبال داشته است.

چنانچه در ماه‌های اخیر بازهم شاهد تجمعات گسترده مردم در شهرهای مختلف ایران هستیم. در پی گرانی مایحتاج اولیه زندگی، مدام بعنوان اعتراض به سیاست‌های ضد انسانی حکومت به خیابان‌ها آمدند که با سرکوب شدید و وحشیانه ای روبرو شدند. تعدادی کشته و بخش وسیعی دستگیر و روانه زندان شدند.

جنبش معلمان

بی‌شک یکی از تاثیر گذارترین جنبش‌های مردمی در چند سال اخیر، جنبش معلمان در سراسر کشور بوده است. معلمان فعالیت خود را از چند دهه پیش از طریق به وجود آوردن کانون‌های مختلف صنفی آغاز کرده‌اند. معلمان در سال گذشته، با وجود شیوع کووید ۱۹ و بی‌توجهی و عدم مدیریت و بی‌کفایتی دولت در اجرای واکسیناسیون که منجر به بیماری کادر عظیم آموزش و پرورش شد، با شجاعتی کم نظیر توانستند باز هم با حضور گسترده خود حرکتی وسیع را سازمان‌دهی کنند که پشتیبانی اقشار مختلف و همچنین دیگر اتحادیه‌های صنفی را با خود داشته است. کانون‌های صنفی معلمان از سازمان‌هایی با نظرگاه‌های سیاسی مختلفی مانند انجمن اسلامی معلمان، کانون صنفی معلمان، مجمع فرهنگیان ایران و چند جریان دیگر فرهنگیان به وجود آمده‌اند و با تشکیل "شورای هماهنگی معلمان" موفق شده‌اند، اعتراضات سال‌های اخیر را در شکلی وسیع، منسجم، متحد و سراسری سازمان‌دهی کنند. در یک سال اخیر در بیش از صد شهر تظاهرات خیابانی با شعارهای مشترک و همه گیر برگزار شده است. اگرچه در این اعتراضات ده ها نفر توسط دستگاه‌های امنیتی دستگیر و به مدت‌های طولانی زندانی شده‌اند، اما حکومت اسلامی نتوانسته است از عزم راسخ معلمان به منظور برخورداری از حق قانونی خود جلوگیری کند. "شورای هماهنگی معلمان" در سال اخیر ۸ فراخوان برای خواست‌های خود انتشار داده است. مهمترین

خواسته‌های آنان، رتبه‌بندی با همترازی حداقل ۸۰ درصد، همسان‌سازی حقوق بازنشستگان، عدالت آموزش برای دانش‌آموزان (مدارس انتفاعی و غیر انتفاعی)، رسیدگی به وضعیت صندوق معلمان، عدم برخورد امنیتی به معلمان معترض، آزادی معلمان زندانی و چندین خواست دیگر عنوان شده‌اند. در اواخر ۱۴۰۰ و در پی اعتراضات گسترده و مستمر معلمان، دولت وقت مجبور به عقب نشینی شده و برای اجرای لایحه رتبه‌بندی معلمان قول داده است. با این که هنوز هیچ یک از خواسته‌های به حق معلمان و بازنشستگان تحقق نیافته است، اما این حرکات گسترده، دستاوردهای بزرگی مانند تشکیل کانون‌های مستقل صنفی در شهرهای گوناگون و حمایت دیگر اقشار جامعه از این اعتراضات را برای جامعه مدنی ایران در بر داشته است. در ماه گذشته و به مناسبت روز معلم (۱۲ اردیبهشت)، شاهد برخورد خشن حکومت در برابر تجمع مسالمت آمیز معلمان در اکثر شهرهای ایران بوده‌ایم. در این میان پس از ضرب و شتم معترضین، تعداد زیادی از معلمان، کنشگران و فعالان مدنی دستگیر و روانه زندان شدند که بعضاً تهمتهای واهی جاسوسی و همکاری با دولت‌های خارجی را در پرونده آنها وارد کرده‌اند. رسول بدایقی، محمد حبیبی، جعفر ابراهیمی، علی اکبر باغانی و ده ها نفر دیگر جزو بازداشتیان هستند.

جنبش زنان

حضور زنان در جنبش‌های مدنی ایران سابقه ای طولانی دارد و توانسته در سال‌های پیشین زنان بسیاری را به منظور اعتراض به سرکوب، نابرابری و دستیابی به خواسته‌های حقوقی برابر با مردان در همه زمینه‌ها با خود همراه کند و منجر به آگاهی جنسیتی در میان مردم شود. اکنون نیز به اشکالی دیگر حضور و پشتیبانی خود از دیگر جنبش‌های مدنی و همگامی با اعتراضات کارگری، دانشجویی و معلمان را به معرض نمایش می گذارد. کنشگران بسیاری از این جنبش در

زندانی‌های رژیم‌اند که نمایانگر حضور فعال آنان در اعتراضات گوناگون است. از نمونه‌های اخیر اعتراضات زنان به مردسالاری حاکم بر جامعه که مشروعیت شرعی نیز دارد، می‌توان به بیانیه بیش از ۳۰۰ سینماگر زن علیه "خشونت، آزار و باج‌گیری جنسی" در دنیای سینمای ایران اشاره کرد.

جنبش‌های کارگری

سیاست فساد و رانت خواری، عدم مدیریت، فقدان امنیت شغلی و مشکلات مختلف دیگر، کارگران اکثر شهرها در ایران را وادار به واکنش‌های سراسری کرده که در شکلی وسیع با اعتراضاتی متداوم و گسترده شکل گرفت. بنابر گزارش‌های موجود، ۹۵٪ از معادن ایران به بخش خصوصی واگذار شده و در این روند خصوصی‌سازی، مشکلات کارگران همچنان باقی مانده است. اعتراض کارگران و مهمترین خواست آنان برای افزایش دستمزدها، همسان‌سازی حقوق با کارگران معادن دولتی، پرداخت حقوق‌های معوقه، امنیت شغلی.. بوده است.

اگر چه در بیش از چهار دهه از استقرار حکومت اسلامی، هر روز شاهد اعتصاب و اعتراض بخشی از کارگران بوده ایم، اما در سال گذشته تجمع و اعتراضات خیابانی کارگران به شکلی عیان تر و نیز تاثیرگذارتر انجام گرفته است. بی شک کارگران هفت تپه را می‌توان به عنوان سمبل و کانون مبارزه و مقاومت در مبارزات کارگری به حساب آورد. یکی از دستاوردهای مهم این مبارزات، بازپس‌گیری مدیریت کارخانه از دست آقازاده‌ای بود که پس از چندی و با فشار و اعتراض کارگران، توسط قوه قضاییه به جرم فساد مالی محکوم شد و بالاخره کارخانه نیشکر هفت تپه در اختیار شرکت توسعه نیشکر قرار گرفت. در بهار ۱۴۰۰ شاهد آغاز اعتراضات کارگران در پالایشگاه‌های عسلویه، نفت و گاز پارس جنوبی و گنگان بودیم. عمده اعتراضات کارگران، توسط

کارگران پیمانی که حدود ۱۳ هزار نفر می‌باشند، صورت گرفتند.

اخبار کارزار بزرگ این کارگران به شکلی گسترده در سراسر کشور و نیز در خارج از ایران توسط شبکه‌های مختلف مجازی پخش گردید. خواست و مطالبات این کارگران پیمانی، مدت مرخصی تعیین شده (برای ۲۰ روز کار، ده روز مرخصی)، افزایش دستمزدها و امنیت شغلی، شرایط انسانی و بهداشتی محیط کار اعلام شد. این اعتراضات با وجود پراکندگی و عدم سازماندهی، توانست ۴۰ روز تداوم داشته باشند. در این میان کارگران به درستی دریافته اند، برای مقابله با مشکلات و درخواست‌های خود، تنها چاره ایجاد تشکلهای مستقل صنفی است. بنابر گزارشهای موجود، از شهریور تا بهمن ۱۴۰۰ یازده انجمن صنفی کارگری به دیگر کانون‌های صنفی کارگران اضافه شده است. در آستانه مراسم برگزاری روز کارگر و تجمع کارگران در ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۱، حکومت با پورش به محل سکونت برخی از فعالان شناخته شده کارگری، دستگیری وسیعی را آغاز نمود. همچنین در اعتراضات اخیر کارگری شاهد پشتیبانی اصناف کارگری از خواست‌های یکدیگر و همبستگی با جنبش معلمان و دیگر اصناف بوده‌ایم.

وضعیت اجتماعی و اقتصادی

بیماری فراگیر کووید 19 که از ۱۳۹۹ آغاز شده بود، میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان درگیر خود کرده و تعداد خیلی زیادی را به کام مرگ فرو بُرد. در ایران نیز به علت بی‌کفایتی حکومت و عدم دسترسی اکثریت مردم به واکسن‌های معتبر، نبود خدمات بهداشتی، کمبود دارو و... شمار قربانیان به صدها هزار نفر رسید.

بی‌کفایتی، ناکارآمدی، سوء مدیریت و فساد گسترده حاکمان جمهوری اسلامی در سراسر عمر بیش از چهل ساله خود، عامل اصلی نابسامانی اقتصادی و فقر در

جامعه است. اما تحریم‌های اقتصادی امریکا به ویژه تحریم های گسترده اعمال شده در دوران رونالد ترامپ، رئیس جمهور پیشین امریکا، همراه با عوامل نام برده شده در بالا، کشور را با بحرانی وسیع روبرو کرده است. بحرانی که فشار اصلی آن بر گرده مزد بگیرانی مانند کارگران، معلمان، کارمندان و بخش‌های تهیدست جامعه می باشد.

با نگاهی به شرایط زیست اقتصادی مردم، خصوصا بخش‌های کم درآمد، به روشنی می‌توان دید که بنیه و قدرت خرید مردم هر روز پایین تر رفته و حتی با اعلام حداقل حقوق ۱۲ میلیون تومان، باز هم جوابگوی نیازهای خانواده‌های کم درآمد نیست. بر اساس ارقام جدید مرکز آمار، ایران با حداقل دستمزد ۷۵ دلار ماهیانه، در رتبه ۱۶۰ جهانی، پایین تر از عراق، بنگلادش و لیبی قرار دارد. می‌توان سیاست اقتصادی مافیایی و رانت خواری را که فساد گسترده‌ای در جامعه به وجود آورده است، در قدرت سپاه پاسداران و چندین بنیاد دولتی مشاهده کرد که نبض اقتصاد کشور را در دست دارند.

براساس گزارش جدید سازمان آمار ایران، اگر شرایط بحران اقتصادی به همین شکل ادامه پیدا کند و نیز تحریم‌ها برجا بمانند، نرخ متوسط سالانه تورم و نرخ رشد ارز سالیانه رشد خواهند کرد. حتی اگر تحریم‌ها هم برداشته شوند، باز هم نرخ تورم باقی خواهد ماند.

به زبانی دیگر اگر اوضاع به همین منوال ادامه پیدا کند، دولت در چند سال دیگر ورشکسته خواهد شد و قادر به ادامه وضعیت موجود نخواهد بود.

بحران زیست محیطی در ایران

ایران، به‌ویژه در سال‌های اخیر و در پی روند شتابان تخریب محیط زیست و تغییرات اقلیمی در سطح جهانی، با بحران‌های گوناگون و بی‌سابقه‌ی زیست

محیطی رو به رو شده است. بحران‌هایی که زندگی اجتماعی و حیات انسانی را بر مردمان این سرزمین بسیار سخت کرده‌اند. بخش بزرگی از این بحران‌ها به طور مستقیم ناشی از بی‌کفایتی مطلق مدیریتی و اجرائی رژیم و بی‌توجهی عمومی به عامل اساسی پاسداری از محیط زیست و اقلیم در ایران است، امری که امروزه باید در رأس برنامه ریزی‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در همه کشورها از جمله در کشور ما قرار گیرد.

در زمینه‌ی عملکرد زیست محیطی، بنابر آمار معتبر جهانی، ایران از میان ۱۳۲ کشور مورد مطالعه، در جایگاه ۱۱۴ قرار گرفته است.

بحران‌های زیست محیطی در ایران زمینه‌های مختلفی را در بر می‌گیرند:

- بحران کم‌آبی، به‌ویژه در بخش‌های مرکزی، جنوبی، جنوب شرقی و جنوب غربی کشور، که از جمله ناشی از برداشت بی‌رویه شدید و فاجعه‌بار از منابع آب‌های زیر زمینی، مصرف نادرست آب در کشاورزی و شرب، سدسازی‌ها در گذشته و غیره می‌باشد.

- بحران خشکسالی بلند مدت در ایران، که از جمله ناشی از کاهش میزان بارش می‌باشد (میزان متوسط بارندگی ایران تقریباً یک سوم میانگین جهانی گزارش شده است)، باعث بهره‌برداری نامناسب از ذخایر آب زیر زمینی و از بین رفتن تدریجی گیاهان و مراتع می‌شود.

- بحران تغییرات آب و هوایی جهانی. طبق تحلیلی که از سوی کشور هلند منتشر شده است، تغییرات آب و هوا می‌تواند تا سال‌های ۲۰۵۰ حدود ۱۷ درصد از مجموع منابع آب‌های تجدید شونده ایران را کاهش دهد. در آن زمان میزان نیاز سالانه آب ایران بیش از ۴۰ درصد فراتر از حجم منابع تجدید شونده آب این کشور خواهد بود.

- بحران آلودگی محیط زیست و هوا در ایران، اثرات

منفی فراوانی برجسم و روان شهروندان می‌گذارد. طبق گفته سازمان بهداشت جهانی سه شهر از پنج شهر نخست در فهرست آلوده‌ترین شهرهای جهان (اهواز، کرمانشاه و سنندج) در ایران قرار دارند که میزان آلودگی هوا در این شهرها چهار تا هفت برابر سطح قابل قبول سازمان بهداشت جهانی می‌باشد. ایران به سبب کیفیت نامطلوب هوا از میان ۹۱ کشور مورد بررسی، در جایگاه ۸۶ قرار گرفته است. آلودگی هوا تنها در تهران منجر به مرگ سالانه بیش از ۵۵۰۰ نفر بر اثر بیماری‌های قلبی عروقی و تنفسی می‌شود.

بحران ژرف زیست محیطی و آب و هوایی در ایران و جهان گریبان بشریت امروزی را به گونه‌ای گرفته که امکان ادامه‌ی حیات انسان روی زمین را به طور جدی مورد خطر قرار داده است، در نتیجه نیاز مبرم و الزام‌آور به تجدیدنظر و تغییر روش بنیادین در تمامی عرصه‌های سیستم اقتصادی، تولیدی، مصرفی، اجتماعی، فرهنگی... است.

باید در ابداع و ایجاد شکل‌های دیگر و نوینی از زندگی جمعی در مشارکت و همبستگی آزادانه، برابری و رهایی‌خواهانه کوشید. هم چنین استخراج و استفاده از انرژی‌های فسیلی (ذغال سنگ، گاز و نفت...) و انرژی اتمی (غنی سازی اتمی، نیروگاه‌های هسته‌ای) منع باید گردند و در راستای جایگزینی آنها با انرژی‌های پاک و غیرکربنی گام برداشته شوند. باید به تولیدگرایی، مصرف‌گرایی و سیستم‌های مبتنی بر سودجویی سرمایه‌دارانه، بر اقتصاد و فرهنگ رشد و بر زیاده‌خواهی‌ها... که همگی به نابودی بشر و محیط زیست بر روی کره زمین می‌انجامند، پایان داد.

وضعیت حقوق بشر

نقض حقوق بشر در ایران توسط جمهوری اسلامی در سال گذشته شتاب بیشتری گرفته و به ابعاد بی‌سابقه‌ای

رسیده است. شمار اعدام‌ها نسبت به سال 2021 بیش از 10% افزایش یافته است. جمهوری اسلامی با بیش از ۳۶۶ نفر اعدام (براساس آمار سازمان عفو بین‌الملل) به همراه چین در صدر بیشترین تعداد اعدام در جهان قرار دارد. جوانان زیادی مانند نوید افکاری‌ها که جرمشان عشق به زندگی و آزادی بود، پس از مدتها شکنجه‌های طاقت‌فرسا برای گرفتن اعترافات دروغین، به دار کشیده شدند و جانشان را از دست دادند.

با گسترش مرگ و میر کرونا در سراسر جهان، حکومت ایران با دستور خامنه‌ای خرید واکسن‌های غربی را ممنوع کرد و از این طریق باعث مرگ هزاران انسان در ایران شد. در زندان‌ها نیز، علیرغم همه هشدارها، عدم رعایت عامدانه پروتکل‌های بهداشتی مرگ تعداد زیادی از زندانیان را رقم زد. مرگ بکتاش آبتین یکی از نمونه‌های آشکار آن است. در این دوران، فعالان سیاسی، محیط زیست و حقوق بشر زیادی در زندان‌ها، بدون کوچکترین امکانات بهداشتی و دارویی، در زیر بدترین شکنجه‌ها و در سرماهای زمستانی و بدون حق مرخصی، همچنان دربند باقی ماندند. کسانی مانند خانم‌ها مریم اکبری منفرد و زینب جلالیان بیش از ۱۳ سال است که هرگز اجازه مرخصی را نداشته‌اند. زنان مبارزی مانند نسرين ستوده، نرگس محمدی، سپیده قلیان و نمایندگان کارگران، کانون نویسندگان، معلمان، زنان و کنشگران جوامع مدنی مانند نوری زاده و پسرش، برای چندمین بار به زندان‌ها فراخوانده شدند.

به گلوله بستن کولبران، سوخت‌بران و سرکوب مردم در مناطق مختلف به ویژه در کردستان، خوزستان، بلوچستان، اصفهان، کرج و... همچنان ادامه دارد. هنوز دستگیر شدگان دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ در سیاه‌چال‌ها به سر می‌برند.

ربودن فعالان سیاسی در خارج از کشور مانند جمشید شارمهد، روح الله زم و حبیب اسعود... و یا به گروگان گرفتن ایرانیان دو تابعتی جهت معامله با کشورهای غربی مانند فریبا عادلخواه، پژوهشگر، از

دیگر موارد نقض حقوق بشر به دست حکومت جمهوری اسلامی می‌باشد.

در آخرین روزهای سال ۱۴۰۰، رژیم ایران دو تن از گروگان‌های دو تابعیتی خود را در برابر دریافت پول از انگلستان آزاد نمود. ما ضمن ابراز شادمانی خود، از آزادی خانم نازنین زاغری و آقای انوشه آشوری، این کار رژیم ایران را که نوعی گروگان‌گیری شهروندان است، به شدت محکوم می‌کنیم.

از دیگر موارد نقض حقوق بشر در ایران می‌توان از شلیک عامدانه موشک به هواپیمای اوکرائینی توسط سپاه پاسداران در دیماه ۱۳۹۹ نام برد که باعث جان باختن ۱۷۹ انسان شد. اعتراضات خانواده‌های جانبازان این جنایت همچنان ادامه دارد.

به طور کلی در برابر این همه ستم و بیدادگری، ما شاهد درخشش نور تابان دادخواهی در سطح جهان بودیم. دستگیری حمید نوری، به کوشش برخی از فعالان و کوشندگان حقوق بشری، یکی از بزرگترین اقدامات دادخواهی پس از تلاش‌های شبانه روزی مادران و خانواده‌های داغدار بود که در استکهلم در یک دادگاه بی طرف بین المللی انجام گرفت. محاکمه حمید نوری در این دادگاه یک پیروزی بزرگ در تاریخ سیاه جمهوری اسلامی استبدادی است و می‌تواند سرآغاز افشای دیگر جنایات و دیگر جانیان در زندان‌های دیگر باشد. رژیم جمهوری اسلامی همیشه تلاش کرده، کشتار دهه ۶۰، به ویژه سال ۶۷، را با سکوت خود در پشت پرده نگاه داشته و از حافظه تاریخی مردم ایران پاک کند. رژیم حتی از اعلام نام اعدام شدگان و آرامگاه آنان خودداری می‌کند که خلاف قوانین بین المللی است.

دادگاه حمید نوری و شهادت دقیق جان سالم به در بردگان، چهره کریه سران رژیم، از جمله رئیسی‌ها، اشراقی‌ها، نیپی‌ها، ناصریان‌ها و لشگری‌ها را برای مردم ایران آشکار نمود.

پناهندگان افغان در ایران که در پی جنگ‌های متوالی و بحران‌های اقتصادی، مجبور به ترک وطن شده‌اند، در وضعیت به غایت غیرانسانی و عدم برخورداری از هرگونه حقوق شهروندی به سر می‌برند.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران همانند همه نیروهای آزادی خواه و مترقی، خواستار آزادی بی‌قید و شرط همه زندانیان سیاسی، عقیدتی و معترضین صنفی است. ما خواهان ممنوعیت اعدام و شکنجه و بسته شدن تمامی زندان‌های عقیدتی و سیاسی هستیم و بار دیگر بر اجرای کامل اعلامیه جهانی حقوق بشر (دسامبر 1948) و میثاق‌های بین‌المللی درباره‌ی حقوق مدنی و سیاسی، به ویژه بر آزادی اندیشه، بیان، تشکل و دیگر آزادی‌های مندرج در این منشورها پافشاری می‌کنیم.

چشم انداز و موضع ما

همان‌گونه که اوضاع عمومی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در ایران نشان می‌دهند، رژیم جمهوری اسلامی مانع اصلی پیشرفت به سوی آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی می‌باشد. مردم ایران خواهان مناسبات عادلانه و عاری از تبعیضات اقتصادی و اجتماعی هستند و نیز خواستار مشارکت فعال در جامعه‌ای آزاد، انسانی و دموکراتیک می‌باشند. در عین حال بیش از پیش آشکار است که امروزه اکثریت جامعه ایران خواهان عبور از نظام جمهوری اسلامی است و خیزش‌های مردمی در چند سال اخیر نشان‌گر این حقیقت می‌باشند.

برآمدن هرچه بیشتر همبستگی‌ها و همکاری‌ها در میان جنبش‌های اجتماعی و مدنی در داخل کشور در دفاع از آزادی، دموکراسی، جمهوریت، عدالت اجتماعی، جدایی دولت و دین، حقوق بشر و استقلال سرنوشت‌ساز می‌باشند. نیل به این اهداف در جامعه در گرو نفی تمامیت جمهوری اسلامی با مشارکت آگاهانه و

رهایی‌خواهانه مردم در امور خود میباشد.

جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران بر آن است تا در حمایت از مبارزات مردم و جنبش‌های اجتماعی، در جهت سرنگونی نظام و استقرار مناسباتی بر اساس آزادی استقلال، جمهوری، دموکراسی، لائیسیته و عدالت اجتماعی، و هم‌چنین بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیوسته‌های آن تلاش نماید.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران